

جستجوی امام زمان (عج)

در کوچه های آسمان

مورد تأیید آقای محمد محمدی اشتهاردی

• ارائه سبکی جدید در شعر

• اثبات وجود امام زمان (عج) در کتب ادیان بزرگ

• جهان پس از ظهور

خسرو غنی پارسا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جستجوی امام زمان در کوچه‌های آسمان

(در کوچه پس کوچه‌های آسمان در جستجوی امیر زمان)

مورد تأیید محمد محمدی اشتهاردی

خسرو غنی پارسا

غنی پارسا، خسرو، ۱۳۶۱ -

جستجوی امام زمان در کوچه‌های آسمان / مورد تایید محمد محمدی
اشتهاردی؛ نویسنده خسرو غنی پارسا - قم: چاف، ۱۳۸۲.

۱۳۵ ص

ISBN: 964 - 8125 - 14 - 7

۸۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - ۲. مهدویت - احادیث. ۳.
مهدویت - انتظار. ۴. آخرالزمان - احادیث. ۵. محمد بن حسن (عج). امام دوازدهم،
۲۵۵ ق. - شعر. الف. محمدی اشتهاردی، محمد، ۱۳۲۳ - ب. عنوان.

۲۹۷ / ۴۶۲

BP ۲۲۴ / غ ۵

۱۱۷۳۳ - ۸۲ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات چاف
انتشارات چاف

قم / خیابان ارم / پاساژ قدس / طبقه آخر / پلاک ۱۶۹

تلفن: ۷۷۴۷۳۹۶ - ۰۹۱۱۲۵۳۸۴۵۵ - ۰۹۱۱۲۵۳۲۵۶۶

- نام کتاب جستجوی امام زمان در کوچه‌های آسمان
- مؤلف خسرو غنی پارسا
- ناشر انتشارات چاف
- نوبت چاپ اول / ۱۳۸۲
- چاپ ولی عصر
- شمارگان ۱۵۰۰
- قیمت ۸۰۰ تومان

مرکز پخش

انتشارات مشهور و میراث ماندگار / ۷۷۳۷۴۶۱

۱	❖ آغازینه
۳۶	❖ فصل اول
	در تفسیر سوره نصر درباره مهدی موعود (عج)
۴۱	❖ فصل دوم
	در اثبات حقانیت مهدی (عج) بر اساس روایات
۴۷	❖ فصل سوم
	در اثبات وجود مهدی (عج) با توجه به کتب آسمانی ادیان بزرگ
۶۰	❖ فصل چهارم
	در گذری کوتاه بر چند آیه پیرامون مهدی (عج)
۶۶	❖ فصل پنجم
	در یادی از حضرت مهدی (عج) و نقل احادیث و اشعار شعرا پیش از تولدشان
۷۳	❖ فصل ششم
	در طول عمر ولیعصر (عج)
۸۲	❖ فصل هفتم
	در فضیلت انتظار بر فرج مهدی (عج) ، طول حکومت و چهره‌ی ایشان
۸۷	❖ فصل هشتم
	در تفسیر عشق و عرفان و حالات عاشق و عارف پیرامون امام عصر (عج)
۱۰۰	❖ فصل نهم
	در نامه ایی به ولی عصر (عج)
۱۰۲	❖ فصل دهم
	در ذکر علائمی چند از نشانه های ظهور
۱۱۳	❖ فصل یازدهم
	عصر خوشبختی پس از طلوع دوباره ی حضرت ولیعصر (عج)
۱۲۲	فصل دوازدهم
	در آداب انتظار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آغازینه

همه جا غرق سکوت بود ، چند ملکی در جبروت بود ، ناگهان غوغا خاست ، ملکوت مبهوت بود . فرمائی رسید ، جبریل را فرمود : از زمین مшти خاک آور .

او آمد ، خواست که خاک بردارد ، از محلی پاک بردارد . زمین نالیدن گرفت ، اشک باریدن گرفت ، روح را سوگند داد ، لحظه‌ای پند داد . جبریل باز گشت ، سفر میکائیل آغاز گشت ، مَلَكِ مَلِكِ آمد ، دست خالی بود .

سفری دیگر آغاز شد ، چو اسرافیل از زمین دور شد ، بر عزرائیل نوبت دستور شد او بیابد با اجبار ، خاک دیگر بی اختیار ، مшти خاک آورد ، خاکی پاک آورد و داستان خلقت آغاز شد . ملایک همه انگشت بر دهان نهاده ، شاهد ناز زمین بی مقدار در مقابل پادشاه بی نیاز بودند و این اول عزتی بود که حق با آدمی نمود .

خداوند بی واسطه آب و گل آدم را می پروراند ، در هر ذره از گل ، دلی قرار می داد و در هر دلی ، آینه‌ای . این همان است که گویند اگر آدمی خود را بشناسد ، حق را خواهد شناخت ، چه اینکه این آینه‌ها ، منعکس کننده‌ی صفات خداوندیست .

گل آدم بیاوردند و از آب حیات بریختند و آنرا سرشتند .
 چون نهانخانه‌ی گل آماده شد ، الماسی بود که در معدن غیب دور از دیده‌ی دیده‌بانان نگاهداری می شد ، و آن الماس عشق بود ، آنرا در لفافت معرفت پیچیدند ، تا نور آن ، دیگران را نیازآزارد . که هر دیده‌ای توانایی دیدار خورشید را ندارد مگر با سلاح و سلاح هم در اختیار هر کسی نیست . سپس بر آسمان و زمین و کروییان عرضه داشتند ، هیچ یک تاب آن نیاوردند و تنها خزانه‌ای که تاب می آورد ، جواهرخانه‌ای در کاخ تن آدمی بود . فرشتگان متحیر که این جواهرخانه چیست ، بالاخره ابلیس جلو آمد ، دور آن گردش کرد ، دروازه‌ی کاخ ، گشاده دید و از راه دهان وارد شد ، درون او جهانی یافت که تصویر کوچکی بود از جهان بزرگ . سر را چون سما دید در هفت طبقه‌ی خیال ، وهم ، قدرت ، تفکر ، حافظه ، ذاکره ، قدرت تدبیر ، حس مشترک ، گردن نیز فاصله‌ی سر و تن همچون فاصله‌ی زمین و آسمان دارای راههایی بود که این دو را به هم پیوند می داد ، مانند شاه‌رگ و نای ، تن را چون زمین یافت ، رگها یادآور رودها بودند ، اما کبد را همچون ابر یافت که تصفیه‌ی خون را انجام می داد چنانکه ابر تصفیه‌ی آب را ، میکروبها بسان حیوانات درنده بودند و گلبولهای قرمز یادآور میوه ها و غذاها ، قفسه‌ی سینه را چون جو زمین یافت و آن زمین را از ضربات شهابها محافظت می کند . اما چون به کشور سینه رسید ، خزانه‌ای یافت سخت و مستحکم و هر چه کرد راهی به دورن آن نیافت .

سرخورده باز گشت و به فرشتگان گفت : موجودی است خلل پذیر ، از چهار عنصر متضاد و به راحتی فریب می خورد ، اما در آن خزانه ای بود که بدان راه نیافتم و هر چه هست در آنجاست .

فرشتگان نزد خدا آمده گفتند: بار خدایا مدتی است در این یک مشت خاک دستکاری می کنی و در آن جهانی آفریدی ، اما هیچ کدام ما را در آن محرم قرار ندادی .

ندا آمد : در روی زمین خلیفه ای می آفرینم ، این که شما را به حیرت واداشته تخت پادشاهی اوست ، چون کار تمام شد، او را سجده خواهید کرد . فرشتگان با یکدیگر گفتند : کار پیچیده تر شد ، اینک باید او را سجده هم کنیم.

اما اینک من با ملایک می گویم ، شما عابدان ساخته اید و ما عاشقان سوخته ، نزد خدای رحمان در ساحل سلامت در بهشت بوده اید بی آنکه خطری شما را تهدید کند. با شما هستم آنروز که مرا به دوزخ خواهند برد ، کدامیک از شما خواهید سوخت ، آنروز که من مهجور خواهم شد کدامیک از شما مورد غضب قرار می گیرید آنگاه که من در دنیا در سر چند راهی قرار می گیرم و در برزخ دوزخ دنیا می افتم کدامتان دودل می شوید و شما هرگز داستان هاروت و ماروت را فراموش نکنید، شما هرگز حال و هوای دلشکسته ای که از گناه توبه کرده و به سوی حق نیاز آورده را نخواهید

فهمید . به یاد داشته باشیم اول کسی که در تاریخ مورد سرزنش قرار گرفت خداوند بود^۱ ، به خاطر چه کسی؟ انسان.

بالأخره روح را بر عوالم روحانی و جسمانی بسیاری عبور دادند و به مراتب پایین جسم آوردند سپس تاج « يُحِبُّوهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ^۲ » را بر سر او نهادند و ردای « خَلَقَ اللَّهُ عَلَى صُورَتِهِ^۳ » را بر دوشش انداختند.

گویند زمانی که روح وارد جسم شد ، چهار عنصر متضاد دید که چون کلبه‌ای تاریک و دهشتناک بود ، از هر طرف آزاری دید . او که چند هزار سال در وصال خداوند در ناز و نعمت بود ، بسیار ترسید ، شعله‌های فراق زبانه کشید و قلب او را آتش زد . ندا آمد : نه آن زمان که می گریختی و ناز می آوردی نه حال که می آویزی و نیاز می آوری.

بالأخره او را به لذات سرگرم کردند تا آتش و شوق وصال را پیش رو نیند . اما او آرام نمی گرفت تا اینکه حوا آفریده شد ، وقتی او را نظاره کرد جمالی از کمال حق دید ، فریفته‌ی آن گشت و کم کم به لذات مشغول شد تا اینکه از میوه‌ی ممنوعه خورد و مهجور گشت و به این دنیا آمد ، تا استغفار کند ، زحمت بکشد ، به دیگران خدمت کند ، باشد که باز هم شایستگی وصال را باز یابد . و روزی در دادگاهی از من خواهند پرسید : « در طول عمر خویش چه کار ارزشمندی انجام داده ای ، جز اینکه هنگام طلوع آفتاب برخاستی ،

۱ - بقره آیه ۳۰ اتجعل فیها من یفسد فیها

۲ - سوره مائده آیه ۵۴ ، خداوند بندگان خود را دوست دارد و آنها نیز خدای را .

خوردی و برای ادامه معاش کار کردی ، ظهر همچون صبح و شب نیز اینگونه گذران کردی ، از لذات دنیوی بهره مند شدی و شب هنگام خفتی .
براستی که در خوابگاه خویش میآسودی ، بلکه بر بستر نرم و گرم غفلت
بیهوده گذران عمر کردی .»

و خواهند گفت: چه بدمردمانی هستید شما و آنگاه ندایی خواهد رسید که
تاج « نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي » را از سرشان برگیرید ، ردای « خَلَقَ اللَّهُ عَلِي
صُورَتَهُ » را از شانه هایشان بردارید ، تخت پادشاهی « يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ » را بر
سرشان خراب کنید که ایشان نه لیاقت آن دارند .

اینانند شایسته‌ی شعله های آتش ، اینانند مصداق آیه‌ی « أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ
فِيهَا » آری بر روی زمین فساد کردند و امانت عظیم الهی را قدر نشناختند ، به
تلیس ابلیس فریفته شدند و اما ابلیس .

این مجسمه‌ی آتشین که همه‌ی تقصیرات و گناهانمان را همچون گردنبندی
از گردن او می‌آویزیم ، بد نیست . سری هم به کشف الاسرار میدی بزیم و
حکایتی برخوانیم ، باشد تا رودی از عرق شرم بر بستر پیشانی خشکیده از
بی غیرتیمان جاری گردد ، شاید سنگ عظیم بی‌همتی مان را به حرکت
درآورد .

ذالنون مصری گفت : « در بادیه بودم ، ابلیس را دیدم که چهل روز سر از
سجده بر نداشت . گفتم : یا مسکین بعد از این بیزاری و لعنت این همه عبادت

از برای چیست ؟ گفت : یا ذالنون، اگر من از بندگی معزولم، او از خداوندی معزول نیست . « باری او شایسته‌ی عبادت است ، پس باید ستایش شود .
 آری روزی خواهند پرسید چه کرده‌اید ؟ و دیگر راهی برای بازگشت نخواهد بود و هرگز صدای ضجه‌ی « يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي » سودی نخواهد بخشید .

این مجموعه تلاشی است از سر صدق بر درگاه صدیق باشد که شفیع در روز قیامت با اشاره‌ی گوشه‌ی چشمی این بی لیاقت را شفاعت نماید . این ما را قناعت کند که دعوی کوی یار و دعوی عشق از هر بی سروپایی بر نمی آید .

گویند خلیل گفت : خداوندا ابراهیم را نه تدبیر مانده نه اختیار ... کار خود به تو سپردم و همگی به تو باز گشتم . فرمان در آمد ، یا ابراهیم دعوی بی شگرف است ... اکنون امتحان را پای دار ! ... گفته اند (خلیل) هفتصد هزار سر گوسپند داشت به هفت هزار گله . هر گله ای ، سگی که قلاده‌های زرین در گردن داشت ... در آثار بیاورند که فریشتگان گفتند بار خدایا ... ابراهیم چگونه این تخصیص یافت و آمده که جبریل مأمور امتحان نمودن او گشت . به آن کوه آمد و ندا بر آورد « یا قدوس » ، ابراهیم (ع) شنید و از لذت آن سماع بیهوش گشت ، سپس او را گفت : یا عبد الله بار دیگر بگو

این گله تو را . و آنقدر گفت تا همه گله برفت . چون به درجه‌ی افلاس رسید ، گفت : بار دیگر نام دوست گو و جانم تو را ...^۱

در این مجموعه سعی بر ایجاز و اختصار بوده ، تا آنجا که مقال را مجال اجازه می نمود دست از اطناب شسته ایم .

در جمع آوری مطالب سعی در استفاده از کتب مختلف برای اظهار فضل نشده ، تلاش کردیم مطالبی بیشتر استدلالی و خودجوش را در کتاب بگنجانیم . قصد تصنع بر کلام را هم نداشته ایم اما لازم به ذکر است که ادبیات همچون کاخ سر به فلک کشیده‌ای است که خشتهای آن تشبیه ، سنگهای مرمرین آن کنایه و جنس کنگره‌های سپیدرنگش استعاره است ، اما ساده‌نویسی کهنه‌چادریست که رنگ سیاهش تنها از جوهر خودکار مشکی و فقط برای ایجاد ارتباط است و دیگر هیچ . در این کتاب مواقعی که صحبت از استدلال بوده و جاده‌ی عقل باریک شده ، عینک وضوح و ساده‌نویسی را بر دیده گانمان زده‌ایم و در جاهای دیگر از لذت ادبیات بهره‌مند گشته‌ایم .

و اما در مورد اندک اشعار این مجموعه ، باید بگوییم ابیات آن سرچشمه گرفته از قله‌ی قلب این حقیر است و بر اقیانوس محبت محمد (ص) و آل او می‌ریزد . در مورد سبک اشعار ، چندان به وزن عروضی شعر معتقد نیستم ، اما علاقه‌ی خود را به آن کتمان نمی‌کنم .

^۱ نواخوان بزم صاحب‌دلان ، دکتر رضا انزلی نژاد . ص ۳۸ و ۳۹ .

به اعتقاد من ، هر سه گونه‌ی شعر می‌باید که در ادبیات امروز ما حضور داشته باشد ، زیرا اگر بخواهیم ریشه‌ی درخت کهن شعر سنتی را با تبر تیز نقد به یک باره از جا ریشه کن کنیم ، آنگاه ارتباط نسلهای آینده را با ثروت موروثی‌شان ، ادبیات هزارساله‌ی ایران زمین قطع خواهیم کرد .

یکی از امتیازات زبان و شعر پارسی آن است که اکنون شعر قرن‌ها قبل آن را می‌توان به راحتی فهمید و اگر ما تیشه به ریشه‌ی شعر سنتی بزنیم ، ممکن است روزی مغول‌تباری باز هم به این سرزمین هجوم بیاورد و آنگاه شاید این میراث عظیم در چکاچاک شمشیرهای بی‌رحم خودخواهی آنها نابود گردد . از طرفی دیگر نمی‌توان شعر سنتی را با این سبک و سیاق پیش از این به اوج رساند ، چنانکه ستارگان آسمان ادب ایران پیش از ما این کار را انجام داده‌اند پس بهتر است که از اصرار و ابرام بیش از پیش دست شسته بر سر سفره‌ی شعر نیمایی (نه شعر نو) هم بنشینیم ، از آن جهت که یک کار تازه است .

اما به عقیده‌ی من شعر نیمایی در قرن‌های بعد به عنوان سبک مستقل رایجی شناخته نخواهد شد زیرا هر نوآوری باید منطبق بر معیارهای زیبایی‌شناختی باشد که در این شعر کمتر به چشم می‌خورد ، اما کار نیما از آن جهت مهم و معتبر جلوه می‌نماید که راهی نو را آغاز کرد به سوی سبکی جدید برای تمدن امروز .

من سعی ندارم کار نیما را تکرار کنم با همان اسلوب ، بندهای عروض را که هنوز بر پای شعر نیمایی هست پاره خواهم کرد و با بالهای شعر آزاد همراه با نوازش نسیم آهنگ درونی واژها در کنار پرنده های قافیه به سوی آسمان سبک کامل به پرواز درمی آیم . باد صدای آهنگهای ضربی یا صداهای موزون حاصل از تکرار اعداد را به گوشم خواهد رسانید .

همانگونه که نمی توان علوم را از اساس و مبنایشان جدا کرد شعر را هم نمی توان از اصول علمیش جدا ساخت . اساس علوم استعداد ذاتی آنهاست و اگر آن استعداد را از علوم بگیریم بی اعتبار می گردند ، برای نمونه علم ریاضی ، بر پایه استدلال استوار است و اگر استدلال نباشد مسائل ریاضی منتج نخواهد شد و همچنین علوم تجربی نیز چنین حکایتی دارند ، این علوم بر پایه تجربه استوارند و اگر تجربه را از آنها بگیریم حتی نام آنها هم فرومی پاشد چه رسد به خود آن علوم .

از دیدگاه بنده شعر بر طبق تعریف منطقی خود « سخن موزونی است که از ماده ی مخیلات استفاده کرده باشد » مخیلات همان امری است که امروزه ما از آن به عنوان احساس شعر یاد می کنیم و اما موزون بودن (همان امری که در شعر نیمایی کم به چشم می خورد) ، می تواند به هر شکلی باشد ، تنها کافیست که در ذهن شنونده آهنگی را تداعی کند ، همچون آهنگ ضربی یا عددی که در دیگر زبانها از آنها استفاده می شود . با این حساب اگر ما بخواهیم ، ادعا کنیم که تنها معیار وزن شعر ، عروض است به هر شکل آن ،

آنگاه باید بگوییم که جز فارسی و عربی ، دیگر زبانها شعر ندارند که این سخن بس گزافه است .

در این مجموعه ، بنده چندان پایبند وزن عروضی نبوده اعتقاد دارم ، شعر سخن موزونی است که دارای موازنه باشد نه همیشه ولی اندکی ، ترکیبی و آهنگی داشته باشد ، و همچون نسیم بهاری ، گوش خواننده را بنوازد .

سعی بر آن بوده که شعر و نثر هر چه بیشتر به یکدیگر نزدیک شوند تا تأثیرشان در مضمون متن هویدا گردد .

سعی کردم مطالب کتاب تا حدی مستند باشد بسان تکیه گاهی برای خواننده و اندک متن ادبی آن به همراه اشعار ، کار محرک را برای خواننده ای که آنرا می خواند انجام دهد ، باشد که اشک غیرت از دیده های اراده یمان جاری شود . با امید به آمدن نوید گوی فردای سعید و با تشکر از همسر و پدر و مادرم زهرا و دیگر عزیزانی که بنده را در چاپ آن یاری کردند ، مطالب این مجموعه را آغاز می کنم .

یابن الحسن :

دل ز عشقت سو جدایی کی کند ؟
عشق تو کاشانه ام ویرانه کرد
با این حال

مرغ من در بند تو مستانه است
من گله اکنون ندارم جانمی

بی تو بودن بی وفایی کی کند ؟
یاد تو ویرانه ام بتخانه کرد

نی زمانی مست در میخانه است
شکوه ها از روزگار دارم همی

خسرو غنی پارسا

بهار ۸۲

آیا می‌دانید در تاریخ حق چه کسی بیش از همه خورده شده است؟ شاید به عنوان یک مسلمان و شیعه بگویید امام حسین (ع) یا حضرت ابوالفضل (ع) و شاید نام مبارک حضرت زهرا را بیاورید، شاید هم نام نامی امیرالمؤمنین علی (ع) را بر زبان برانید!

برای گفتن پاسخ از یک تمثیل استفاده می‌کنم. فرض کنید شما فرد قدرتمندی هستید و از لحاظ مالی نیز فردی ثروتمند و توانایی هر کاری را دارید، در حق کسی هر چه از دستتان برمی‌آید انجام می‌دهید و او را به همه جا می‌رسانید، حتی گاهی از طرف دیگران برای این کار سرزنش می‌شوید. حال اگر آن فرد در حق شما ناسپاسی کند به شما توهین نموده و حتی خیانت کند، با او چگونه رفتار خواهید کرد؟ آیا از او انتقام می‌گیرید؟ یا او را قصاص خواهید کرد؟ شاید هم او را ببخشید ولی آن الطاف را از او دریغ دارید، البته اگر بسیار بخشنده باشید. کسی هست که همه چیز به ما داده و ما را اشرف مخلوقاتش نموده و برای اولین بار در تاریخ مورد سرزنش قرار گرفته، آری به او گفتند آیا کسی را در روی زمین قرار می‌دهی که فساد کند.^۱ هیچ می‌دانید گناهایی که ما انجام می‌دهیم به منزله‌ی بی‌حرمتی به خدا است، هر چند وضعیت در جامعه‌ی ما باز هم بهتر از جوامع دیگر است، ما با اصول دین خودمان مشکل نداریم اما در جوامع دیگر برخی با توحید، معاد بسیار مشکل دارند.

^۱ سوره ی بقره، آیه ۳۰ « أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا »

ولی جالبترین جای مسأله اینجاست ، با همه ی گناهانی که انجام می دهیم و حق الله را زیر پا می گذاریم او خشمگین نمی شود و باز هم مثل همیشه چه بسا بیشتر روزی ما را می رساند و باز هم در توبه را به روی ما گشاده نگاه می دارد ، آیا تا به حال توجه کرده اید چرا اینقدر در نماز سبحان الله ، الحمد لله ، لا اله الا الله ، می گوئیم ، آری او پیش از این از اعمال ما آگاهی داشت ، اما زمانی اشک در چشمان انسان حلقه می زند که خداوند در عین اقتدار و بزرگی در روز قیامت از حق خود می گذرد اما از حق الناس نه ، با نام او آغاز می کنیم .

« نمونه ای از عشقی پاک

و حاصل آن مردی مبین پاکی عشق »

اینگونه می گوید :

من ملیکا دختر یسوعا ، فرزند امپراتور روم هستم ، مادرم از فرزندان شمعون وصی حضرت عیسی مسیح است ، هنگامی که سیزده ساله بودم ، جدم می خواست مرا به عقد برادرزاده ی خود درآورد ، دستور داد تا کشیشان و راهبان را جمع کردند و سیصد نفر از میان ایشان انتخاب نمودند و هفتصد نفر هم از امرای لشکر و صاحب منصبان کشور و چهار هزار نفر از معتمدان و اشراف و اعیان را خواستند و تختی از خزانه ی قصر بیرون آوردند که به انواع جواهرات تزیین شده بود و در میان کاخ امپراتوری بر پایه هایی استوار ساختند ، بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیا قرار دادند اما قافل از اینکه قفل

قلب من در گرو کلیدی دیگر است ، باغ دل من پشت خمیده از زمستان روم ،
بی آنکه خودم بدانم در انتظار بهار عشق و عطوفت بی صبرانه و صبور می تپد ،
بهاری که بها دهنده اش ، بتها را ، چلیپاها را از بلندیها بر پستی می افکند ، و
آنگاه امپراتور برادرزاده ی خود را بر تخت نشاند ، راهبان خواستند خطبه ی
عقد را جاری کنند که ناگاه کاخ به لرزه درآمد ، بتها و چلیپاها سرنگون
شدند و به زمین افتادند ، تخت سرنگون شد و برادرزاده نیز بیهوش بر زمین
افتاد .

در این هنگام کشیشان بسیار ترسیدند ، رئیس آنها رو به امپراتور کرد و
گفت : قیصر به سلامت باشد ما را از این کار شوم دور دار که در آن کار و
این نشانه ها ، نشانه های زوال کیش مسیحیت و انقراض سلسله ی قیصری به
چشم می خورد .

پس جدم این امر را فال بد دانست و دستور داد بار دیگر چلیپاها و بتها را بر
جای خود قرار دادند و تخت را بیاوردند تا برادر دیگر را به عقد من
در آورند .

امپراتور در آن روز برادرزاده ی دیگرش را بر تخت نشانید تا مرا به همسری
او در آورد و اما بار دیگر آن حادثه ی هولناک به وقوع پیوست و میهمانان
متفرق شدند ، جدم با اندوه و ناراحتی به فکر فرورفت ، من هم محزون و
اندوهناک به گوشه ای رفته و خوابم برد ، در عالم خواب دیدم حضرت
مسیح و حضرت شمعون و جمعی از یاران مسیح در قصر جمع شده اند و

منبری از نور به جای تختی که جدم گذاشته بود نهادند که از بلندی سر بر آسمان می سود .

و آنگاه بنده‌ی برگزیده‌ی خدا ، ختم انبیاء ، محمد مصطفی (ص) را دیدم ، چشمانم از نور شدید او منیر شد و قلب از لطف او بصیر ، همراه او داماد ارجمندش علی مرتضی بن ابی طالب و جمعی از امامان بزرگوار حضور داشتند .

سپس حضرت مسیح از روی ادب و احترام به استقبال سید ختمی مرتبت ، حضرت محمد (ص) شتافت و دست در گردن ایشان نهاده در این بین آن سید والا مقام و سرور بالامقام فرمودند :

یا روح الله آمده ام ملیکا فرزند وصی تو شمعون را برای فرزند سعادت مند ، امام حسن عسکری خواستگاری کنم .

حضرت مسیح رو به شمعون نهاده فرمودند : ای شمعون سعادت دو دنیا روی به تو نهاده ، با این وصلت موافقت کن ، ایشان فرمود ، موافق هستم .

سپس حضرت محمد (ص) بالای منبر رفته و خطبه‌ی عقد را خوانده ، مرا با امام حسن عسکری همسر اعلام کردند و حضرت مسیح و یارانش را گواه گرفتند .

هنگامی که از خواب برخاستم از ترس خواب را با خانواده و جدم در میان نهادم و آن سر الهی را در ضمیر خویش پنهان نمودم ، اما کم کم محبت

ابی محمد در دلم تنوره می کشید و شعله های آن هر روز مرا نحیف و رنجور می نمود و تمامی پزشکان از معالجه ی من ناامید گشتند .

چهارده روز بعد در خواب دیدم که حضرت فاطمه (س) همراه حضرت مریم (ع) پیشاپیش هزار کنیز از حوران بهشتی به عیادت من آمدند .

حضرت مریم به من فرمود : بنگر این اسوه ی بانوان دو عالم که مادر مهربان همسر تابان توست ، و آنگاه من به دامن مبارکشان افتادم و گریستم و شکایت نمودم که ابی محمد با من جفا می کند و به دیدار من نمی آید .

آن حضرت فرمود : فرزندم ابی محمد (ع) چگونه به دیدار تو آید، حال که تو به خداوند سبحان شرک می ورزی و پیرو مذهب نصاری هستی ، حضرت مریم از مذهب شما به خدا پناه می برد اگر رضای خداوند بی همتا و حضرت مسیح را می خواهی باید به دین اسلام در آیی تا به دیدار فرزندم هم نایل شوی .

گفتم از اعماق وجودم حاضرم ، بانویم فرمود : بگو « أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ »

چون این کلمات را ادا نمودم خانم مرا مورد لطف قرار داد و فرمود : اینک دل خود را به خوشی و شادی مزین کن که بزودی به دیدار فرزندم نایل شوی .

از خواب برخواستم ، شوق دیدار او هر لحظه بیشتر می شد، از شوق با خود می گریستم ،

قلب تپنده ام خدا ، غصه ی من نهان کند
شورش دیده ام شبی ، شادی من بیان کند
پیچش موی غصه ها بر سر و روی قصه ها
شانه ی واژه ها ولی موی تو را عیان کند
با تو منم امیر و شه ، بی تو دلی شکسته ام
جوشش سینه ام کنون قصه ی ترک جان کند
سوی رُخم خدای من آینه را گذارمش
روی تو را ولی چرا ، آینه گل فشان کند
خواب مرا شبی به خود بی رُخ تو بغل گرفت
دشمنی من زمان شب ، سینه ی او نشان کند
محور کهکشان دل ، روی عذار یار من
خالق من به خاطرش گردش آسمان کند
شمع همیشگی من ، یاور خستگی من
قلب خدای لایزل نام تو مهربان کند
قایق مهرتان اگر ، روی به من کند سحر
باد و نسیم جانفزا ، حق به دلم وزان کند
جام شراب شوق و پیمانه ی شور عشق من
از می دیدگانتان ، نقش رخ غمان کند
قامت من چو سرو بالا و بلند و بی شکست
نقش رُخت بدونه تو قامت دل چنان کند
قافله ی قطار غصه ی غمت به سوی من
پشت شکسته ، روح خسته ی مرا کمان کند
بر پروبال جمله ها سوی زمین واژه ، دل
درد من شکسته با شافع آن جهان کند

پس دوباره به خواب رفتم و در خواب حضرت امام حسن عسکری (ع) را دیدم و از گذشته شکوه نمودم، او را گفتم حال که دل من چون کبوتری در باغ محبت شما آشیان نموده چرا مرا مورد لطف قرار نمی‌دهی و به من سر نمی‌زنی؟

امام فرمود: تأخیر من بخاطر شرک تو بود و اینک که مسلمان شده‌ای هر شب به خواب تو خواهم آمد.

بدین ترتیب شبی نبود که ایشان را در خواب نبینم تا اینکه در شبی مرا فرمودند: بزودی جد تو برای جنگ با مسلمانان لشکری عازم خواهد کرد و خود فرماندهی آنرا به عهده خواهد گرفت، تو نیز با لباس خدمتکاران خود را به ما برسان، و فرمود از چه راههایی و چگونه خود را برسانم.

هنگامیکه بین دو لشکر جنگ شد ما به اسارت مسلمین درآمدیم و من به عنوان غنیمت به برده‌فروشی سپرده شدم مرا با کشتی به پل فرات بردند. بسیار ضعیف و بیمار بودم، در این حال صدای مردی را شنیدم که به برده‌فروش می‌گفت: آیا به غیر از این کنیزان، کنیز دیگری نیز داری.

برده‌فروش گفت: آری کنیزی دارم که بیمار است و در گوشه‌ای آرمیده، بار دیگر صدای آن قاصد را شنیدم که گفت: می‌خواهم آن کنیز را ببینم، من که پیام حق را شنیده بودم سراسیمه از جا برخاسته و خود را به آنان رساندم و قاصد مهربان، «بشربن سلیمان» را دیدم که نامه‌ی محبوب مرا به همراه کیسه‌ی زری به دست داشت و سر آن با خاتم مبارک مهر شده بود و

من با دیدن آن نامه که به خط و زبان رومی بود به برده فروش گفتم: یا مرا به این مرد تحویل می دهی و یا در غیر این صورت خود را هلاک خواهم کرد. پس از مدتی گفت و گو، قاصد مرا به قیمت دویست و بیست اشرفی که حضرت امام علی النقی فرستاده بود از برده فروش خرید. سپس من به همراه آن مرد به راه افتادم در حالی که نامه ی عزیزترین عزیزانم را در دست داشتم که خداوند بخت و طالع مرا با سرنوشت او عجین کرده بود، همان عزیزی که در فراقش روز و شب را به تلخی سپری کرده و حال من بوی عزیزانم را به وسیله ی آن نامه استشمام می کردم، در این حال گریه امانم نمی داد و از طرفی قاصد که تعجب کرده بود، رو به من کرده و گفت: می بینم نامه ای را می بویی و می بوسی که صاحبش را نمی شناسی! من به آن قاصد گفتم: عجب است که شما صاحب خود را نمی شناسی و من او را بهتر از شما می شناسم و می دانم او کیست.

قاصد بار دیگر گفت: تعجب دارم از این که رومی الاصل هستید ولی زبان عربی را به این فصاحت می دانید!

گفتم: جدم مرا بسیار دوست می داشت و علاقه مند بود من زبانهای مختلف را بدانم به همین دلیل معلمانی را برای من استخدام کرد و آنان مرا به زبان عربی هم آشنا ساختند، سپس من خود را به آن مرد معرفی کرده و گفتم: من ملیکا دختر یشو عا فرزند قیصر پادشاه روم هستم و مادرم از فرزندان شمعون بن صفا وصی حضرت عیسی بن مریم است و داستانی بسیار عجیب دارم که

با انتظاری غم انگیز توأم بوده و من به آن قاصد گفتم آنچه را که باید می گفتم و او هم مرا متواضعانه همراهی کرد تا این که به خانه ی امید، خانه ی خوشبختی، به خانه ی پدر شوهرم حضرت امام علی النقی رسیدیم، آن سرور انتظار مرا می کشید، در بدو ورود آن حضرت فرمودند: دخترم عزت اسلام و ذلت نصاری و شرف خاندان پیامبر را چگونه دیدی؟

گفتم: درباره ی چیزی که شما از من دانایتر می باشید چه عرض کنم. آنگاه آن حضرت فرمودند: می خواهم تو را گرامی دارم به ده هزار اشرفی و یا بشارتی به شرف ابدی! هر کدام را که بهتری دانی انتخاب کن، من گفتم: به مال نیازی نیست بلکه بشارت شرف می خواهم. آن حضرت فرمودند: پس بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد نماید بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.

آنگاه من پرسیدم این فرزند از آن چه کسی است؟ آن حضرت فرمودند: از آن کسی که پیامبر اسلام (ص) در فلان شب و فلان ماه و فلان سال رومی تو را برای او خواستگاری کرد و خطبه ی عقد را جاری ساخت.

من گفتم: آیا به فرزند دلبنده شما؟

ایشان فرمودند: او را می شناسی؟

عرض کردم: از شبی که به دست بزرگ بانوی دو جهان حضرت فاطمه‌ی زهرا که سلام بر او باد اسلام آورده‌ام، شبی نبود که او به دیدن من نیامده باشد.

سپس آن حضرت، خادم خود «کافور» را طلبید و فرمود: برو حکیمه خاتون خواهرم را بگو نزد من بیاید.

چون آن بانوی محترمه آمد، حضرت فرمودند: ای خواهر عزیز این است آن مکرّمه‌ای که در انتظار دیدار او بودی و آنگاه آن بانوی بزرگوار مرا در آغوش گرفت و نوازش کرد و مورد محبت قرار داده و تبریک گفت.

بار دیگر آن حضرت خطاب به حکیمه خاتون فرمودند: ای دختر رسول خدا! او را به خانه‌ی خود ببر و واجبات و سنتها را به او بیاموز که او همسر حضرت امام حسن عسکری (ع) و مادر خاتم اوصیا، مهدی، قائم آل محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود.

حکیمه خاتون می‌فرماید: من طبق دستور برادرم، آن شاهزاده‌خانم رومی را به خانه‌ی خود بردم و برای این که جاسوسان حکومت از شخصیت واقعی دختر پادشاه روم اطلاع پیدا نکنند همواره سعی می‌کردم مشخصات ایشان آشکار نشده و هویت اصلی آن عزیز پنهان بماند؛ به همین دلیل او را با نامهای متعدد از جمله: ریحانه، سوسن، نرجس و صیقل صدا می‌زدم؛ زیرا آینده‌ی پر اهمیت ایشان باعث می‌شد تا در هر شرایطی برای حفظ جان و موقعیت ایشان احساس مسئولیت کنم، بالأخره زمان سپری شد تا این که

روزی از روزها امام حسن عسکری (ع) به خانه‌ی ما آمدند و نرجس را در میان کنیزان دیدند و سپس نظری طولانی همراه با تعجب به او دوخته و خطاب به من فرمودند: ای عمه! او همان کنیزی است که فرزند من مهدی را به دنیا خواهد آورد و آن مولود نزد پروردگار جهان بسیار عزیز است، همان عزیزی که خداوند به وسیله‌ی او زمین را سرشار از حق و عدالت می‌نماید، چنان که مالا مال از ظلم و جنایت شده باشد.

من که از علاقه‌ی آن دو به یکدیگر با اطلاع بودم عرض کردم: یا بن رسول الله! اگر شما را خواهش اوست به خدمت شما فرستم.

آن حضرت فرمودند: ای عمه! در این خصوص از پدرم رخصت طلب، پس من نیز بعد از این گفت و گو خود را آماده کرده و راهی منزل حضرت امام علی النقی (ع) شده و هنگامی که به محضر آن حضرت شرفیاب شدم، سلام کرده و نشستم بی آنکه سخنی بگویم؛ حضرت از باب اعجاز ابتدا سخن آغاز کرده و فرمودند: خواهرم حکیمه! نرجس را نزد فرزندم بفرست، عرض کردم: آقا من هم برای همین مطلب نزد شما آمده‌ام.

حضرت فرمودند: خداوند می‌خواهد تو را در این ثواب شریک گرداند، پس تو وظیفه داری این امر را در خفا به انجام رسانی، آنگاه بی‌درنگ برخاسته و به خانه برگشتم و نرجس را زینت کرده و او را تحت عنوان کنیزی که نزد من زندگی می‌کرد به ابی‌محمد بخشیدم تا همسر آن حضرت شود و من نیز افتخار خدمتگزاری به آن عزیزان را داشتم، بعد از چند روز آن بانوی

بزرگوار را به خانه‌ی شمس انور و آن والد اطهر بردم و زمانی نگذشته بود که وجود همچون خورشید برادر بزرگوارم حضرت امام علی النقی (ع) غروب کرده و ماه برج ولایت امام حسن عسکری (ع) در امامت جانشین وی گشت و من پیوسته به عادت مقرر زمان پدرشان به خدمت امام زمانم حضرت امام حسن عسکری می‌رسیدم و از آنان دلجویی می‌کردم و هر بار نرجس با مهربانی از من استقبال می‌کرد و هر وقت خدمت امام مشرف می‌شدم دعا می‌کردم که خداوند فرزندی به وی موهبت فرماید.

پس یک روز چون دست به دعا برداشتم، حضرت فرمودند: عمه آنچه که از خدا می‌خواستی به من روزی کند امشب متولد می‌شود تا به اذن حق تعالی زمین را بعد از آنکه به شیوع کفر و ظلم و ضلالت مرده باشد به علم و ایمان و هدایت زنده کند. من که از شنیدن این خبر مسرت بخش بسیار شاد شده بودم به نرجس نگریستم که در حال خدمت کردن به من بود، برخاستم و نزد او رفتم و دستهایش را بوسیدم و او را از خدمت کردن بازداشتیم، او مرا بانوی خود خواند و من نیز او را بانوی خویش خواندم، او به من گفت: فدای شما شوم و من به او گفتم: من و همه‌ی دنیا فدای تو شویم، در این لحظه با یک دنیا محبت او را نظاره کردم و سپس خطاب به او گفتم: ای نرجس! بدان محبوبتر از تو نزد من کسی نیست و من با شوق به وی گفتم: تبریک می‌گویم برای چنین شبی که خداوند به تو عنایت می‌فرماید، تا مولودی پا به عرصه‌ی دنیا گذارد که دیدارش آرزوی اهل ایمان است، او از

سخن من شرم کرد و من نیز بار دیگر بر وی نظر کردم اثری از حاملگی ندیدم، به همین جهت به امام حسن عسکری عرض کردم: یابن رسول الله! فدایت شوم من که اثری از بارداری در وی نمی بینم.

حضرت تبسمی کرد و فرمود: عمه! مثل نرجس مثل مادر موسی است که تا موقع تولد مولود، هیچ کس اطلاع نداشت و ما ائمه نیز در شکمها نیستیم بلکه در پهلوهای مادران می باشیم و از راه رحم بیرون نمی آییم بلکه از ران راست مادران خارج می شویم؛ زیرا ما نور خداییم که پلیدیها آن را نمی آلاید.

بار دیگر عرض کردم: آقا چه وقت آن مولود عزیز چشم به جهان خواهد گشود؟ آن حضرت فرمودند: موقع طلوع فجر! سپس آن امام همام از من تقاضا کردند که آن شب را در کنار آنان بمانم و من با افتخار پذیرفته و در کنار نرجس خوابیدم و نزدیک صبح که از خواب بیدار شدم او را نظاره کردم، اما اثری در نرجس نیافتم نزدیک بود شکی در من عارض شود که ناگاه صدای امام را از حجره ی خودش شنیدم که فرمودند: عمه شک مکن وقتش نزدیک شده و بدین ترتیب مقارن صبح صادق متوجه شدم حالت اضطراب در نرجس ظاهر شده است، بی درنگ برخاسته او را در بر گرفتم آنگاه صدای ابی محمد امام حسن عسکری را شنیدم که خطاب به من فرمودند: سوره «انا انزلنا» را بر او بخوان، من به فرمان امام شروع به خواندن سوره ی مبارکه قدر کردم و در آن حال صدای فرزند حضرت

نرجس را شنیدم که در شکم مادر در خواندن آن سوره‌ی شریفه مرا همراهی می‌کرد و سپس به من سلام کرد که با شنیدن صدای او دچار وحشت شدم در همین بین امام حسن عسکری فرمودند: عمه از کار خداوند تعجب مکن؛ زیرا باری تعالی ما را از کوچکی به حکمت گویا و در روی زمین حجت خود می‌گرداند.

من از آنچه در دلم نسبت به حضرت خطور کرده بود حیا داشتم ناچار به اتاق برگشتم در حالیکه پیش خود خجل بودم، آنگاه شروع به خواندن سوره‌های «**الم سجده و یس**» کردم، در این بین نرجس نیز سر سجاده در حال نماز بود من متوجه او شدم که از درد شدید به خود می‌پیچید، پس او را در بر گرفته و گفتم: پدر و مادرم فدایت آیا زمان تولد فرخنده‌ی او فرارسیده؟ نرجس گفت: آری، امر سختی را احساس می‌کنم که ناگهان او از نظرم غایب شد، گویا پرده‌ای میان من و او حایل گشت، به همین دلیل نزد امام رفته و فریادکنان به عرض ایشان رساندم، امام در جواب فرمودند: عمه برگرد، او را در جای خود خواهی یافت چون مراجعت کردم پرده گشوده شد و نرجس را در هاله‌ای از نور مشاهده کردم که دیده‌ام را خیره ساخت! مولود عزیز حضرت صاحب الامر (ع) را دیدم که رو به قبله به سجده افتاده و خداوند را به عظمت و شکوهش یاد می‌کند و بعد آن حضرت را دیدم به روی زانو نشسته و انگشتان سیابه را به آسمان بلند کرده و فرمودند:

« أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّ أَبِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيُّ اللَّهِ وَ وَصِيَّ رَسُولِهِ . »

« گواهی می دهم معبودی جز الله نیست او یکتا و بی همتاست و شریکی ندارد، شهادت می دهم جدم محمد فرستاده ی خداست و به درستی که پدرم امیرالمؤمنین ولی خدا و جانشین رسول است . »

سپس آن حضرت امامان را یکی پس از دیگری برشمردند و چون به نام پدر بزرگوارشان رسیدند دیدگان مبارک را گشوده و سلام کردند در حالیکه انگشت مبارک به سوی آسمان داشتند ، آنگاه عطسه ای کرده و فرمودند :

« الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ . »

آنگاه مولود فرمودند : ستمگران پنداشته اند که حجت خدا از میان رفته است ، اگر به ما اجازه سخن گفتن می دادند هر گونه تردیدی برطرف می شد .
بار دیگر آن مولود فرمودند :

« اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي وَعْدِي وَ أْتِمِّمْ لِي أَمْرِي وَ ثَبِّتْ وَ طَاطِي وَ أَمَلًا الْأَرْضِ بِي عَدْلًا وَ قِسْطًا .^۱ »

« خداوندا ! وعده ام را تحقق بخش و امر (قیامم) را تمام گردان و گامم را استوار ساز و زمین را به (ظهور) من پر از عدل و داد کن . »

حکیمه خاتون می فرماید : در آن روز باشکوه افتخار نصیب من شد تا به عنوان اولین نفر شاهد تولد و وجود مطهر و ملکوتی آن حضرت باشم ، در

^۱ بحار الانوار ، ج ۵۱ ، ص ۱۳ ، ح ۱۴ . به نقل از رسالت جهانی حضرت مهدی (عج) ، فریده گل محمدی آرمان

این لحظه دیدم نوری از دامان گهربار نرجس ساطع گشت و به آفاق آسمان پهن شد و مرغان سفید را دیدم که از آسمان به زمین آمدند در این هنگام امام حسن عسکری به من فرمودند :

فرزندم را در بر گیر و به نزد من آور ، چون او را در بر گرفتم ختنه کرده و ناف بریده ، طاهر و پاکیزه یافتم و روی بازوی راستش را دیدم که نوشته شده بود .

« وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ »

« کلام خدای تو از روی راستی و عدالت به حد کمال رسید و هیچ کس تبدیل و تغییر آن کلمات را نتوان کرد و او خدای شنوا و داناست . »
و روی بازوی چپش با نور نوشته شده بود .

« جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا »^۱

« حق آمد و باطل نابود شد ، به درستی که باطل نابودشدنی است . »

پس من او را که شاهکار آفرینش بود با شادمانی در پارچه ای پیچیدم و نزد امام حسن عسکری بردم و همین که آن مولود نظرش بر پدر افتاد سلام کرد و پدر او را با شادی در بر گرفت و دست مبارکش را بر سر آن سرور کشید و بر کف دست چپ نشانید و با دست راست بر پشت و گوش و بندهایش کشیده و فرمود : فرزندم به قدرت الهی سخن بگو ، حضرت پس از سلام و صلوات بر حضرت محمد (ص) و حضرت امیرالمؤمنین و جمیع امامان و پدر

^۱ سوره ی الاسراء ، آیه ی ۸۱ .

بزرگوار خویش (ع) استعاذه فرموده و بیان داشتند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَتُكِنُّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَتُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ»^۱

«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، می خواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم به فرعون و هامان و لشکریان ایشان از آنچه که حذر می کردند.»

آنگاه آن حضرت برای دوستان و افراد مضطر دعا کردند و از خداوند خواستند که ظهورشان را نزدیک گرداند.

پس امام حسن عسکری فرمودند: ای عمه! او را نزد مادرش ببر، تا به وی سلام کند و چشمان مادرش به نور او روشن شود و بداند که وعده‌ی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ حق است و لکن بیشتر مردم نمی دانند.

پس آن منجی آسمانی را به سوی مادرش برگرداندم، زمانی که فجر دوم رؤیت شده بود، بار دیگر او را بعد از دیدار مادر به نزد پدر بزرگوارش آوردم، ناگهان متوجه مرغانی شدم که دور سر آن مولود جمع شده و بال خود را بر سر آن سرور گسترانیدند در این بین حضرت امام حسن عسکری

^۱ سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۵.

یکی از آن مرغان را فرا خوانده و فرمودند: این طفل را بردار و نیکو محافظت کن و در هر چهل روز او را به ما برگردان .

مرغ آن مولود را برداشت و به سوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز به دنبال او به پرواز درآمدند ، در این لحظه امام حسن عسکری فرمودند : تو را به خدایی می سپارم که مادر موسی فرزند خود را به او سپرد .
پس حضرت نرجس خاتون گریان شد .

امام فرمودند : آرام باش و بدان تغذیه ی او از شیرهی جان تو خواهد بود ، پرسیدم آن مرغان دیگر چه نقشی دارند که صاحب الامر را به آنان سپردی ؟ حضرت فرمودند : آن موجودی که به شکل پرنده ، مولود را در بر گرفت فرشته ی درگاه الهی جبرئیل است که مراقب ائمه می باشد و به امر خداوند آنان را با علم و معرفت الهی پرورش می دهد و آن پرندگان دیگر فرشته های رحمت اند که به اذن پروردگار او را برای عرض ادب نزد حق تعالی بردند و آنان نیز در زمان ظهور از یاوران فرزندان مهدی خواهند بود ، آنگاه حضرت امام حسن عسکری نام مولود را (م ح م د) گذارد و خبر طلوع دوازدهمین اختر ولایت را بر عده ای از اصحاب خود نوید داد و فرمود :

بعد از من این کودک امام و پیشوای شما و جانشینم خواهد بود ، بدانید و با خبر باشید او همان « قائم آل محمد » است که مردم برای ظهورش انتظارها می کشند و وقتی دنیا از ظلم و بی عدالتی پر شود او ظاهر خواهد شد و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد .

و اینچنین سیمرغ سرخ سعادت سر بر آسمان سیادت بسود و مردی از سرزمین عشق جایی از مشرق از سلاله‌ی مردان عاشق، پور حیدر، زلاله‌ی کوثر در سپیده دم نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری پای بر فرق عالم امکان نهاد و تاج روزگار را به گوهر هستی خویش مزین نمود.

و عشق به مهدی (ع) عین آن حامل حلم علی (ع) شین آن شوق شهادت، شور شرافت، قاف به قصد قرآن قلّه‌ی عالم امکان و اما بآء آن متضمن بآء بهترین عمل و هاء آن مشتمل بر هاء هجر و مهدی، میم آن مشتق از میم محمد (ص) هاء آن هاء هدایت، دال مهدی به دال درایت و یاء در بردارنده‌ی «يُدَاللهُ فَوْقَ اَبْدِيهِمْ» نقطه‌ی وصل مهدی به قرآن و نقطه‌ی فصل قدرت لایزالی باری تعالی از نیروهای پوچ بشری.

حکیمه خاتون گوید: چون روز چهارم شد به حضور امام حسن عسکری (ع) شرفیاب شدم، کودک دو ساله را در خانه دیدم راه می‌رود، کودکی که چهره‌ای زیباتر از رخسار او و زبانی فصیح‌تر از گفتار او نیافتم، او را نشناختم به همین دلیل برادرزاده‌ام فرمود: عمه! بدان این مولود پیش خدا بسیار عزیز است، من که از رشد غیر طبیعی او متعجب شده بودم با شادمانی او را نظاره کردم.

امام حسن عسکری در این بین فرمودند: عمه جان آیا نمی‌دانی که رشد ما ائمه با رشد دیگران فرق دارد؟ پس من برخاستم و سر آن سرور را بوسیدم، بار دیگر امام حسن عسکری فرمودند: عمه جان! فرشتگان فرزندم را به

سراپرده‌ی عرش رحمانی بردند؛ پس حق تعالی به او خطاب کرد مرحبا به تو ای بنده‌ی من! به ذات اقدس خود قسم یاد می‌کنم که بندگان را به طاعت تو ثواب دهم و به نافرمانی تو عقاب کنم و به سبب شفاعت، آنان را خواهم آمرزید.

آنگاه آن حضرت فرمودند: خداوند فرمان داده است او را در پناه و حفظ و حمایت خود از شر دشمنان حراست و محافظت می‌نماید و حق را به وجود او به پا داشته و باطل را به او سرنگون می‌سازد تا دین حق بر تمام جهان حاکم گردد.

بدین ترتیب من نیز طبق معمول هر چهل روز آن طفل نازنین را می‌دیدم تا آنکه چند روز پیش از شهادت پدر گرامیش او را به شکل مردی جوان دیدم و نشناختم، لذا از امام پرسیدم او کیست؟ آن حضرت فرمودند: او پسر نرجس است که جانشین بعد از من خواهد بود؛ زیرا من بیش از چند روز دیگر در میان شما نخواهم ماند و می‌خواهم بعد از من از وی فرمانبرداری کنید.

در همین رابطه محمد بن بابویه قمی قدس سره از ابوالادیان روایت کرده است:

من در نزد امام حسن عسکری (ع) بودم و خدمت او می‌کردم و نامه‌های ایشان را به شهرها می‌بردم، روزی نزد آن جناب رفتم تا نامه‌ها را گرفته و به مداین ببرم، در آن روز حضرت فرمودند: ابوالادیان تو بعد از یانزده روز که

سفرت طول می کشد به سامرا برخواهی گشت و صدای ناله و شیون از خانه ی ما خواهی شنید ، بدان که آنروز مرا غسل و کفن خواهند کرد تا به خاکم سپارند .

ابوالادیان که از شنیدن این خبر بسیار متأثر شده بود ، خطاب به حضرت عرض کرد : یابن رسول الله بفرمایید در آن زمان امر امامت با کیست ؟
حضرت فرمودند : هر که جواب نامه های مرا از تو طلب کند بعد از من امام است .

ابوالادیان عرض کرد : یابن رسول الله علامتی دیگر بفرمایید .

حضرت فرمودند : هر که بر من نماز گزارد ، او جانشین من است .

ابوالادیان تقاضای علامتی دیگر کرد .

حضرت فرمودند : هر که بگوید در همیان توچه چیز است بدان او امام شما مردم خواهد بود .

ابوالادیان گوید : پس از شنیدن آن اخبار از حضرت امام حسن عسکری (ع) خداحافظی کرده و به سوی مداین روانه شدم و بعد از پانزده روز که برگشتم ، با خبر شدم جان پاک امام حسن عسکری (ع) با زهر معتمد عباسی به شهادت رسیده و روح مقدسش به اعلی علین پیوسته است و زمانی که به خانه ی مولایم رفته ، صدای ناله و شیون را شنیدم که از منزل آن امام مطهر بلند شده بود و جعفر کذاب برادر آن حضرت را دیدم بر در خانه نشسته و شیعیان دور او را گرفته و به او برای وفات برادرش تسلیت و برای جانشینی و

امامت تبریک می گفتند، من از این امر تعجب کرده ؛ زیرا می دانستم جعفر مردی ناباب است ، با این حال جلو رفته تعزیت و تهنیت گفتم در حالی که هیچ سؤالی از من نکرد و من در گوشه ای نشستم ، در این اثناء (عقید) خادم حضرت امام حسن عسکری بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز بگذار .

جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند و چون به صحن خانه رسیدیم او پیش ایستاد که بر جسم برادر اطهر خود نماز گذارد چون خواست « تکبیرة الاحرام » بگوید نوجوانی گندمگون ، پیچیده موی ، گشاده دندان ، با صورتی زیبا و ملکوتی جعفر را کنار کشید و فرمود : ای عمو ! عقب بایست که من برای خواندن نماز بر پدرم سزاوارترم .

جعفر در حالیکه که رنگش متغیر شده بود عقب ایستاد و آن نوجوان بر پدر بزرگوار خود نماز گذارد و سپس آن حضرت را در جنب امام علی النقی (ع) دفن کرد ، بعد متوجه من شد و فرمود : ابوالادیان جواب نامه ها را بده که همراه تو است ، پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم : دو نشان ظاهر شده و یک علامت دیگر مانده است .

در این لحظه بیرون آمدم و عده ای را دیدم که از جعفر پرسیدند امر امامت با کیست تا ما نامه ها و مالی که به همراه داریم تسلیم او کنیم و باید گفته شود مال چه مقدار است ؟

جعفر برخاست و گفت: مردم از ما علم غیب می خواهند، در آن وقت «خادم» از جانب حضرت صاحب الامر بیرون آمد و گفت: با شما، نامه ی فلان شخص و فلان هست و همیانی نیز باید باشد که در میان آن هزار اشرفی است که نه اشرفی از طلا روکش شده است.

آن جماعت نامه ها و مال ها را تسلیم به خادم کرده و گفتند: هر که ترا فرستاده که این امانت ها را بگیری او امام زمان است.

پس جعفر کذاب به نزد معتمد رفت و وقایع را تمام برای او نقل کرد، آنگاه معتمد عده ای را نزد حضرت نرجس (ع) فرستاد تا طفل را نشان دهد و آن بانوی بزرگوار وجود فرزند عزیزش را انکار کرد درحالیکه معتمد دستور قتل نوجوان را صادر کرده بود.

شیعیان می گفتند: ما شاهد بودیم احوال آن بانوی غمگین و مضطر را، در حالیکه فرزندش را می نگریست.

می نگریست آن سرور را که داخل سرداب خانه ی پدرش شد و دیگر برنگشت.

بارالها! سلام و تحیت ما را شاهد باش که خطاب به زوج بزرگوارى عرض می کنیم که فرزند عزیزشان اشرف خلق عالم است، سلام بر مادر امام عصر و سلام بر آن با تقوا که خداوند از آن راضی و خشنود و آن نیز از باری تعالی رضایت دارد.

سلام بر جسم و جان پاک آن دو بزرگوار که خداوند نگاهداری آخرین
حجت خود آقا امام زمان (ع) را به ایشان سپرده و آنان نیز در حفظ و
حراست حجت خدا صبر و رنج فراوانی را تحمل کرده اند .

پروردگارا! درود فراوان فرست بر محمد و آل محمد و ما را از شفاعت پدر
و مادر ولی عصر ، سلطان انس و جان منتفع فرما و فرزند گرامیشان حضرت
حجت بن الحسن را در اموری که به او محول شده پیروز گردان ، به امید
موفقیت آن امام همام در دوران حیات پر از نور و معنویتشان . ان شاء الله

ستاره‌ی شب دمیده ی من
بر آسمان تاریک قلبم
سپیده خواهی زد

دیر هنگام ، شبانگاه چرا؟

شبم جان بخش سعیدم
بر گلبرگهای من
خواهی چکید

چه دیر در فروشگاه چرا؟

چشمه ی روح بخش امیدم
بر بدنم
جاری خواهی گشت

در غسل گاه چرا؟

گنج سپیدی از کوه بردباری تو
بر تخته سیاه دل من

چه زمانی خواهد نوشت ؟

ذره ذره های وجود من

به انتظار

در لابه لای روزهای روزگار

ترنم شده

تکه تکه های قلب من

از فراق

در جای جای سر نوشت

گم شده

فصل اول

در تفسیر سوره ی نصر
درباره ی مهدی موعود (عج)

بسم الله الرحمن الرحيم

اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحَ (۱) زمانیکه فتح با یاری خدا فرا می رسد (۱)

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲)

و در آن روز مردم را می بینی که فوج فوج به دین خدا در آیند (۲)

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)

منزه دان و از او آمرزش طلب که او خدای بسیار توبه پذیر است (۳)

بسم الله الرحمن الرحيم و شگفت زده ام از این که چرا در تأیید وجود مقدس

ولیعصر از سوره ی نصر نامی به میان نیامده لاقلاً تا آنجا که من جستجو کردم

نبود.

آری در مورد شأن نزول آن شنیده ام ، شنیده ام که قبل از فتح مکه بر پیامبر

نازل شد ، و شنیده ام که پیامبر (ص) آنرا برای عمویش عباس خواند و می دانم

او چه گفت. اما در آیه دوم خداوند تبارک و تعالی می فرماید در آن روز

می بینی مردمان را که فوج فوج به دین خداوند روی می آورند آیا در زمان

پیامبر (ص) مردم فوج فوج به دین خدا روی آوردند، درست است که در فتح مکه برخی از قبایل عرب اسلام آوردند، اما از کلمه‌ی فوج فوج (افواجاً) اینگونه بر می‌آید که عده‌ی بسیار زیادی به صورت پی در پی به دین خدا در می‌آیند و همچنین آوردن کلمه‌ی «ناس» متضمن همه مردم می‌باشد نه فقط اعراب آن زمان، اما زمانیکه قائم آل محمد (ع) باز آید و پشت سرشان حضرت مسیح (ع) به نماز ایستد، مردمان جهان فوج فوج به دین خدا درخواهند آمد، همچنین با توجه به حدیثی از امام محمد باقر (ع) که می‌فرمایند «قائم منصور است بر رعب و مؤید است به نصر یعنی خدای تعالی خوف او را بر دل‌های دشمنان می‌اندازد و او را با نصرت خود مؤید می‌گرداند...»^۱ و همچنین با توجه به روایتی در بحار الانوار با این مضمون در تفسیر آیه‌ی «وَإِذَا جَاءَهُمْ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي الصُّدُورِ الْعَالَمِينَ» با این معنا که «در وقتی که یاری ما به ایشان می‌رسد هر آینه ایشان می‌گویند که ما با شمایم خدای تعالی داناست به آنچه در سینه‌های اهل عالم است. می‌گوید منظور از نصر قائم است»^۲ به این نتیجه خواهیم رسید که می‌توان این سوره را در مورد مهدی موعود (ع) تفسیر کرد. پس قصر بلند باروی سوره‌ی نصر یادآور آن دلاور هستی رهنمای راه سرمستی، مهدی (ع) فریادگر خداپرستی است.

^۱ ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار، مجلسی، ترجمه ی محمد حسن ارومیه، ص ۴۷۹

^۲ ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار، مجلسی ترجمه محمد حسن ارومیه، ص ۳۷

مگر نه اینکه این سوره منشور حکومتی اوست، پس چگونه است آنرا در پیش دیدگانمان نمی بینیم. دل آسمانی او را به عقل بیراهه پیمای خود شکسته ایم. اسیر جهان گشته ایم و امیر زمان زیاد برده ایم. و سفیر سبز سفیدی را بر خرابخانه‌ی دل خویش راه مداده ایم، اینک با فریادی از سکوت چشمهای چشم براهمان بگوییم باز آی ز پرده‌ی غیبت باز آی، ای یار سفر کرده باز آی و بنمای رُخ که هر جرعه آب بی انعکاس رخت همچون شراب زهر پیمای سراب است.

«اذا جاء نصرُ الله والفتح» کی، سوختم از جدایی، مردم ز بی وفایی بیایا، کجایی، ای صالح خدایی. در آیه‌ی کریمه‌ی «بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین» نیز که به نام حضرت مهدی (ع) امضاء شده، در معنای تحت اللفظی مستقیماً به خود آقا اشاره‌ای نشده اما با غور در مضمون آیه پی می‌بریم که از نظر تأویل در حق آقا امام زمان نازل شده است و این همان حکایت، آیه‌ی اول سوره‌ی نصر می‌باشد. باری نصرالله در معنای تحت اللفظی یاریگر خدا (یاریگری از جانب خدا) است بر مردمان همچنان که بقیه الله در معنای باقیمانده‌ی خدا (بر مردم) می‌باشد از لحاظ بلاغی نیز این دو ترکیب بسیار به یکدیگر شبیه می‌باشند.

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً. هر آنکس که این کلمات را نگرست و نگرست سخت است مسلمان گویش چرا؟ آخر چرا؟ محبوب من با من سخن از وعده‌ی دیدار گویی و گویی من در منیت پایان ناپذیر خویش

غریقم ، چرا چشمه ی چشمهایم خشکیده ، چرا ابرهای غصه دار آسمان دیده ام دیگر نمی بارند و اشکهای شور جدایی بر صحرای سینه سوخته ام نمی ریزند. خدای من چه دوزخ است این برزخ چرا داده پردازهای ذهن من اطلاعات دریافتی را پردازش نمی کنند و چرا قطرات آب آیه های تو در لایه های خاکستری ذهن سوخته و تفتیده ام نفوذ نمی کنند. می دانم پاسخ پرسشهایم را داده های سالها پیش ، دل.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا و آنگاه می گوید در این گرداب بلا، چگونه از مرداب دنیا رهایی یابی و از عقبه های عقربه های ساعت زندگی پیروزمندانانه خارج شوی .

مضمون آیه های صریح سوره ی نصر فریادگر وجود و باز آمدن مردیست که مردانگی ، مر نام خویش آبرو از او گرفت.

بیاید هنگام ظهورش در آن هنگامه ی عظیم خود را ساخته و برایش پرداخته باشیم ، با آتش تقوا در کوره ی زندگی ، نفسمان را تذهیب کنیم ، با آب معرفت در دریای علم الهی ، آبدیده اش نماییم و به سنگ حلم صیقل دهیمش.

کمان ابروی زیبایم
جهان آرای دنیایم

کمی با ما صفایی کن
همی بر ما نگاهی کن

زمستان آمد و اکنون
دلیم گشته به کاسه خون

کمان ابروی چون ماهم
چو بیژن حال در چاهم

بجوشد بر دلیم شوری
خدایا وای از دوری

گل خوش بوی من نرگس
بیا بر داد عاشق رس

فصل دوم

در اثبات حقانیت و وجود امیر ولایت، ختم امامت

نقطه‌ی محوری مهدویت، بقیه الله العظم

خواب تو هر شبی به سر، گشته طلایه دار من
 کی سحری بدونه تو، روی کند نگار من
 چهره‌ی خوب وصل تو مرهم درد بی قرار
 چشمه‌ی چشم ناز تو وعده‌ی هر قرار من
 روح فسرده‌ای زیخ گشته لباس جسم من
 صاعقه‌ای طلب کنم، نور ستاره دار من
 مجلس صد هزار گل، بی رخ تو کویر خشک
 لاله منم، به نزد تو ای گل خوش تبار من
 وقت سپیده، ای سپید روشنم، فرا رسید
 دشت دلم تهی ز تو مرده ز تشنه سار من
 سکه‌ی با نشان شه، قلب قلبی شان
 نامه‌ی بی نشان دل، نقش تو یادگار من
 صومعه‌های سینه ام، راهبه در کنیسه ام
 دیده‌ی بی صدایشان پشت تو ای سوار من
 سخته‌ی روح خسته ام باعث مرگ دل شده
 ناله‌ی جانگداز دل، حال تمام کار من

ساعت وصل اگر رسد، صفحه اگر دهد

عقربه‌ی دقیقه ام سوی تو رهسپار من

ساحت دل ز تن بوی راحت دل ز ما بوی

آتش عشق اگر زنی، هیزم شعله خار من

چگونه می‌توان از کسی گفت که نیست و چگونه می‌توان پیری را انکار کرد
 حال آنکه دیربست غبار زمانه سیاهی مویها را نهفته و گرد سپیدی از گذر
 زمان بر آن پاشیده. محال نیست که کسی در اوان جوانی موی سپید
 گردد، پس مرمرهای میناکاری شده‌ی دهان کجاست، اینک که چندی از آنها
 بر خود فرو ریخته و چندی فرتوت و کدر شده چه؟ اگر این هم کفایت
 نمی‌کند، پس سوی چشمان چون چراغ چه شد؟ چرا از پس شیشه‌های دور
 و نزدیک‌نمای به نظاره‌ی روزگار بنشسته‌ای، آری نشانه‌های وجود مهدی
 فاطمه آنقدر روشن و مبرهن است که انکارش، انکار پیربست در حالیکه
 مویها سپید گشت و دندانها فرو ریخت و چشمان سوی خود را از دست داد
 و چروکها در روی پوست از رد پای گذر رود زندگی بر جای ماند. بهتر
 نیست هر گفته‌ای را بی‌آنکه تحقیقی کرده باشیم رد نکنیم، بهتر نیست به
 پیشینه‌ی آن باز گردیم و پیش‌زمینه‌ی آنرا بکاویم. دیروز عزیزی شیعی
 مذهب از من پرسید: آیا شما واقعاً به مهدی اعتقاد دارید؟ اما متأسفانه آنقدر
 وقت نداشت تا صدها دلیل مرا بشنود. حال با آن دوست شیعی

می گویم، گوش کن (این بزرگان که یادی از آنها خواهد شد اهل تسنن می باشند).

ابن هجر هیتمی شافعی می گوید:

«ابوالقاسم، محمد، الحجه، عمر او پس از وفات پدرش، پنج سال بود خداوند در همین سن به او حکمت ربانی را عطا کرد. او را قائم منتظر گویند. اخبار متواتر رسیده که مهدی (ع) از این امت است و عیسی (ع) از آسمان فرود خواهد آمد و پشت سر مهدی نماز خواهد خواند.»^۱

ابن ابی الحدید مدائنی: «میان همه ی فرقه های مسلمین اتفاق نظر قطعی است که عمر دنیا و احکام و تکالیف پایان نمی پذیرد مگر پس از ظهور مهدی.»^۲

ابن عربی نیز گوید:

بدانید که قیام مهدی (ع) حتماً رخ می دهد او قیام نمی کند تا آنکه زمین از ستم آکنده گردد و او آن را از داد و برابری انباشته می کند و اگر از عمر دنیا جز یک روز بیشتر باقی نمانده باشد خداوند آن را آن قدر طولانی می کند تا این خلیفه الهی به حکومت برسد. او از خاندان رسول (ص) و از فرزندان فاطمه (ص) می باشد و جدش حسین بن علی بن ابی طالب و پدرش امام حسن عسکری (ع) است...»^۳

^۱ صواعق المحرقه ص ۱۲۷، چاپ مصر، سال ۱۳۰۸ (ق.ه) نقل از آینده ی جهان، جلال برنجیان، ص ۲۷.

^۲ شرح فتح البلاغه ج ۲ ص ۵۲۵، نقل از آینده ی جهان، جلال برنجیان، ص ۲۸.

^۳ «فتوحات مکیه» ابن عربی فصل ۳۶۶، نقل از آینده ی جهان، جلال برنجیان، ص ۲۷.

عبدالرحمن سیوطی عالم بزرگ اهل سنت در کتاب «عُرف الوردی فی اخبار المهدی» از پیامبر (ص) نقل می کند که فرمودند:

«هر که خروج مهدی (ع) را انکار کند کافر شده است.»

امیرالمومنین از قول رسول الله فرمودند:

دو چیز هست که قبل از قیام قیامت باید ظاهر شود خروج سفیانی و دجال، آمدن دخان دابه الارض خروج مهدی و دیگر طلوع آفتاب از مغرب و فرو بردن زمین در سمت شرق و فرو بردن زمین در جزیره ی عرب و آتشی که از قعر زمین شهر عدن بیرون می شود و خلائق را به سوی محشر می کشاند.^۱

و جای تعجب آنجاست که چرا خالق قهار و قدرتمند عالم هستی تا آخرین لحظات عمر زمینی و مادی موجودات برای همه ی پدیده های هستی تفسیری عقلانی در نظر می گیرد. او می خواهد به ذهن عقل پیمای ما بفهماند که همه ی پدیده های هستی تفسیری عقلانی دارد، او بندگانش را آنچنان دوست می دارد که می خواهد به هر بهانه ای آنها را هدایت کند. شاید آنزمان که صحبت از دخان به میان آید کسی بگوید مگر می شود که روی زمین را دود بگردد. اما باید به او گفت بر خلاف تصورش این امر کاملاً از لحاظ علمی قابل توضیح است. اگر تا به حال از بالای کوههای اطراف تهران به آن نگریده باشید، دیدید که اغلب اوقات به جز برخی مواقع در هاله ای از دود محصور شده البته این حکایت اکثر شهرهای بزرگ جهان است حال ممکن

^۱ ترجمه ی جلد سیزدهم بحار الانوار، مجلسی، ترجمه ی محمد حسن ارومیه، ص ۴۹۴.

است با شدت و حدت بیشتر یا کمتری باشد. با توجه به آلودگی روزافزون هوا و سریع تر شدن حرکت قطار توسعه‌ی صنعتی کشورها که برای بالا رفتن سرعت این قطار احتیاج به سوخت بیشتری هست، این پدیده دور از انتظار به نظر نمی‌رسد در علم آب و هواشناسی نیز پدیده‌ای به نام وارونگی هوا وجود دارد که با توجه به شرایط جوی ذرات آلوده‌ی هوا تنزل می‌کنند و به سطح زمین می‌آیند. اگر آلودگی شدید چند سال آینده‌ی جهان را به همراه پاره شدن لایه‌ی ازن در رابطه با پدیده‌ی وارونگی هوا که ممکن است طی مدت زمان بسیار کوتاهی رخ دهد در نظر بگیریم به وجود آمدن دخان از لحاظ علمی به سادگی قابل اثبات می‌باشد.

دنیا‌یی که مادر آن زندگی می‌کنیم بسیار شبیه یک ساعت فوق العاده دقیق است در لایه‌های زیرین زمین در زیر قاره‌ها، زمین به صفحه‌هایی تقسیم می‌شود. آنها دائماً در حال حرکت و نزدیک و دور شدن به یکدیگر هستند و چقدر شباهت نزدیکی با چرخ دنده‌های ساعت دارد و اگر این حرکت آهسته در طی میلیونها سال، تحت تأثیر عاملی سریع گردد و صفحه‌های عظیم زیر قاره‌ها با سرعت به هم برخورد کنند آیا ممکن نیست که یکدیگر فرو روند. و چقدر متناسب است این جملات حدیث «فرو بردن زمین در مشرق و فرو بردن زمین در جزیره‌ی عرب» با اینکه بدانیم صفحه‌ها به اندازه‌ی یک قاره‌اند حال اینکه شبه جزیره‌ی عربستان خود به تنهایی در لایه‌های زیرین دارای صفحه‌ایست و طلوع آفتاب از مغرب چرا فکر می‌کنیم شگفت آور

است اگر صفحه‌های زیر قاره‌ها بازیگر نقش چرخ دنده‌ها باشند طلوع و غروب خورشید نیز بسان عقربه‌های ساعت هستند در نظر شما یک سازنده‌ی ساعت نمی‌تواند ساعت را طوری تنظیم کند که عقربه‌ها بر خلاف جهت حرکت کنند؟ تفکر در این موارد و مهمتر تفکر و اندیشیدن درباره‌ی اینکه چرا خداوند این اتفاقات را بر اساس ذهن عقل‌گرای ما قابل تفسیر قرار داده، با خود شما و الله سمیع علیم.

و روزی سلام مرگ را درود خواهم گفت، لحظه‌ای بعد با حیات بدرود خواهم گفت

چند صباحی در این دیار مهمان بودیم، از این دیار با معبود خواهم گفت با او سخن می‌گویم از بی‌وفایی‌ها، از سرهمه‌ی وجود خواهم گفت.

شماره سوم

در وجود حضرت مهدی (عج)
در آثار و کتب آسمانی
«ادیان بزرگ»

در ادیان بزرگ و حتی در تمدنهای کهن نیز به موعود آخرالزمان (مهدی) اشاره شده است و اکنون حال که دنیا غرق در بی عدالتیها شده، فساد و فحشا همه جا را فرا گرفته، فریاد استغاثه‌ای بر زبان یک مسلمان از دل یک مسیحی از اعماق قلب برادری یهودی و از سکوت معنادار یک زرتشتی غمزده شنیده می‌شود که می‌گوید:

از زمین و از زمان واماندم	عیسی کجاست؟
از قطار زندگی جا مانده‌ام	ماوی کجاست؟
از زمان بگذشته‌هارونم ولسی	موسی کجاست؟
توی این دنیا عجب سرگشته‌ام	اینجا کجاست؟
آتش آتشکده آتش گرفت	مزدا چه شد؟
روی تقویم زمان انسان بگفت	مهدی کجاست؟

دین زرتشت از جمله‌ی ادیانی است که وعده‌ی موعود آخرالزمانی به نام سوسیانت را بر پیروان خود می‌دهد. این وعده نمی‌تواند برداشتی از روی ادیان دیگر باشد زیرا در آن زمان هنوز دین اسلام یا مسیحیت پرچمداران

وعده موعود آخرالزمان پای بر عرصه وجود نگذارده بودند. در آن هنگام آیین زرتشت تحت تأثیر قدرت حکومت ساسانی به سرعت در روزگار خویش در حال گسترش بود. از این کلمه در اوستا به معنای «سود رساننده» یاد شده سوشیانتها نگهبانان آیین مزدیسنا هستند که هدفشان رستگاری و نجات مردم از جهل و نادانی و ظلم و ستم است، سوسیانس بزرگ به عنوان منجی کل جهان می باشد که در آخرالزمان ظهور خواهد نمود و جهان یک زرتشتی را زیبا خواهد ساخت.

«کی ای مزدا! سپیده دم در آید و جنبش بشر به سوی راستی روی کند کی نجات دهنده ی بزرگ با گفتار پر از حکمت خویش به مراد رسد. کدامند کسانی که «وهومن» به یاری آنان آید.»^۱

در کتاب «جاماسب» شاگرد زرتشت ذکر شده: «مردی بیرون آید از زمین تازیان از فرزندان هاشم مردی بزرگ سر و بزرگ تن و بزرگ ساق و بردین جد خویش بود با سپاه بسیار، و روی به ایران نهاد و آبادان کند و زمین بر داد کند و از داد وی باشد گرگ با میش آب خورد.»^۲

در کتاب «زند» که از کتابهای مذهبی زرتشتیان است آمده:

^۱ «سوشیانت یا سیر اندیشه ی ایرانیان درباره ی موعود آخرالزمان» علی اصغر مصطفوی ص ۵۴ و ۵۵ به نقل از

آینده ی جهان، جلال برنجیان ص ۲۳ و ۲۴

^۲ بشارت عهدین، ص ۲۵۸، به نقل از «پیشوای دوازدهم» هیت تحریریه مؤسسه ی در راه حق ص ۹

«آنگاه فیروزی بزرگ از طرف ایزدان می‌شود و اهریمنان را منقرض می‌سازد و تمام اقتدار اهریمنان در زمین است و در آسمان راه ندارند و بعد از پیروزی ایزدان و بر انداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده بنی آدم بر تخت نیکبختی خواهند نشست.»^۱

تمدن هند

در کتاب «دید» که نزد هندوها از کتب آسمانی است آورده شده:

«پس از خرابی دنیا پادشاهی در آخر زمان پیدا خواهد شد که پیشوای خلایق است و نام او منصور باشد و تمام عالم را بگیرد و به دین خود در آورد و همه کس را از مؤمن و کافر بشناسد و هرچه از خدا خواهد بر آید.»^۲

واما در آیین یهود:

در کتاب «تورات» سفر پیدایش، باب هفدهم:

«۱۸- و ابراهیم به خدا گفت کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند ۱۹ - خدا گفت: به تحقیق زوجهات ساره برای تو پسری خواهد زایید. ۲۰- و اما در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم اینک او را برکت داده بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم، دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود آورم»^۳

^۱ بشارت عهدین، ص ۲۳۸، به نقل از «پیشوای دوازدهم» هیت تحریریه مؤسسه ی در راه حق، ص ۹

^۲ بشارت عهدین ص ۲۴۵، به نقل از «پیشوای دوازدهم» هیت تحریریه مؤسسه ی در راه حق، ص ۸ و ۹.

^۳ کتاب مقدس، ص ۲۱.

پس از آن زمان تاریخ این وعده‌ی الهی را به اثبات رسانید و خورشید تابان وعده‌ی الهی از پس کوه تیره‌ی تاریخ سربرون آورد و تنها دوازده رئیس از نسل حضرت اسماعیل (ع) دوازده امام شیعه بودند، در تاریخ جز ایشان فقط حواریون حضرت عیسی (ع) دوازده تن هستند که اولاً همگی از فرزندان حضرت اسماعیل نیستند دوماً از ایشان امتی عظیم به وجود نیامد. کتاب مزامیر داوود مزبور سی و هفتم مزبور داوود

«۱- به سبب شیران خویش را مشوش مساز ۲- زیرا که مثل علف به زودی بریده می‌شوند ۳- و مثل علف سبز پژمرده خواهند شد ۶- و عدالت تو را مثل نور بیرون خواهد آورد ۷- نزد خداوند ساکت شو و منتظر او باش ۹- زیرا که شیران منقطع خواهند شد و اما منتظران خداوند وارث زمین خواهند بود

۱۰- هان بعد از اندک زمانی شیرین نخواهد بود ۱۱- و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد و از فراوانی سلامت لذت خواهند برد. ۱۴- شیران شمشیر برهنه کرده و کمان را کشیده‌اند تا مسکین و فقیر را بیندازد و راست روان را مقتول سازند. ۱۵- شمشیر ایشان به دل خودشان شکسته خواهد شد. ۱۷- زیرا که بازوهای شیران شکسته خواهد شد و اما صالحان را خداوند تأیید می‌کند

۲۲- و اما صالح رحیم و بخشنده است زیرا آنانکه از وی برکت یابند وارث زمین گردند. ۲۳- و اما آنانی که معلون وی‌اند منقطع خواهند شد. ۳۰- دهان صالح حکمت را بیان می‌کند و زمان او انصاف را ذکر می‌نماید. ۳۱- شریعت خدای در دل اوست.»

در این جملات تأکید بسیار عجیبی بر روی کلمه‌ی صالح است آیا این فرد صالح کیست؟

در کتاب دانیال نبی در باب دوازده آمده:

« ۲- و بسیاری از آنان که در خاک خوابیده‌اند بیدار خواهند شد اما اینان (صالحان) به جهت جاودانگی و آنان (بدکاران) برای خجالت و حقارت جاودانی. ۳- و آنانی که بسیاری را به عدالت رهبری می‌نمایند، مانند ستارگان خواهند بود تا ابد الابد. ۴- اما تو ای دانیال! کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن بسیاری به سرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد شد. ۸- من (دانیال ع) شنیدم اما درک نکردم ۹- پس گفتم آقا، این امور چه خواهد بود او جواب داد که ای دانیال برو ۱۰- زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است.»^۱

در فرازهایی که گذشت اشاره‌ای به موضوع رجعت شد.

از امام صادق (ع) در مورد دوران رجعت مرویست:

« کسیکه قبرش منشق و شکافته می‌گردد و او بر می‌خیزد و به دنیا رجوع می‌کند. حسن بن علی (ع) است و این رجعت عام نیست، بلکه خاص است یعنی این رجعت نسبت به همه‌ی خلائق نیست، به دنیا رجوع نمی‌کند مگر مؤمنی که ایمانش کامل و مشرکی که اعتقادش شرک محض باشد.»^۲

^۱ کتاب مقدس، ص ۱۳۰۹.

^۲ ترجمه‌ی جلد سیزدهم، بحار الانوار، علامه‌ی مجلسی، ترجمه‌ی محمد حسن ارومیه، ص ۶۷۵.

با توجه به این حدیث و اینکه در متن کتاب دانیال نبی می گوید: «بسیاری از آنان» به این نتیجه می رسیم که این موضوع درباره ی قیامت نیست، زیرا در قیامت همه ی آنان که در خاک خفته اند بیدار می شوند. و این معنا در معنای اثبات وجود حضرت مهدی (ع) و دوران رجعت آمد.

در کتاب «اشعیا نبی» باب یازدهم آمد:

«۳-... و موافق چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق شنیده ی گوشهای خویش تنبیه نخواهد نمود. ۴- بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد»^۱
در باب باب بیست و هفتم از کتاب «اشعیا نبی» می گوید:

«۱۳- و در آن روز واقع خواهد شد که کرتای بزرگ نواخته خواهد شد و گم شدگان زمین اشور و رانده شدگان زمین مصر خواهند آمد و خداوند را در کوه مقدس یعنی اور شلیم عبادت خواهند نمود.»^۲

البته منظور نمی تواند قیامت باشد زیرا در گفته ها آمده که این افراد در کوه مقدس در اور شلیم خدا را عبادت خواهند نمود. در روز قیامت کوهها ذره ذره می شوند و حساب و کتاب در صحرای محشر خواهد بود نه اور شلیم.

باب چهل و چهارم از همان کتاب:

«۲۸- و درباره ی کوروش می گوید که او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید.»^۳

^۱ کتاب مقدس ص ۱۰۲۱

^۲ کتاب مقدس ص ۱۰۳۸

^۳ کتاب مقدس ص ۱۰۶۴

کتاب اشعیا نبی باب دوازدهم: « ۱- و در آنروز خواهی گفت ای خداوند تو را حمد می گویم زیرا بر من غضبناک بودی و اما غضبت بر گردانیده شده، مرا تسلی می دهی ۲- اینک خدا نجات من است بر او توکل کرده نخواهم ترسید. »^۱

اما در کتاب انجیل نیز بشاراتی در مورد موعود آخر الزمان وجود دارد که برخی از فرازهای آن به احادیث ائمه‌ی ما بسیار قرابت معنایی و لفظی دارد. در انجیل « متی » باب بیست و چهارم می گوید.

« ۳- و چون به کوه زیتون نشسته بود شاگردانش در خلوت نزد او آمده گفتند به ما بگو که این امور کی واقع می شود و نشان آمدن تو و انقضای جهان چیست. ۴- عیسی در جواب ایشان گفت زنهار کسی شما را گمراه نکند. ۶- و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید، زنهار مضطرب مشوید زیرا که وقوع این همه لازم است لیکن انتهاه هنوز نیست. ۷- زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود (این سخنان انجیل می تواند تداعی کننده‌ی اغتشاشاتی باشد که پیش از ظهور حضرت مهدی (ع) وعده داده شده) قحطیها و وباها و زلزله‌ها در جاهایی پدید خواهد آمد (این موارد مهم در منابع اسلامی ذکر شده) . ۱۱- بسا انبیاء کذب ظاهر شده، بسیاری را

گمراه کنند (دجال نیز در منابع اسلامی در همین معنا آورده شده) ۱۴- لیکن هر که تا به انتها صبر کند نجات یابد.^۱

« ۴۵- پس آن غلام امین و دانا کیست که آقايش او را بر اهل خانه ی خود بگمارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد. ۴۶- خوشا به حال آن غلامی که چون آقايش آید او را در چنین کاری مشغول یابد. ۴۷- هر آینه به شما می گویم که او را بر تمام مایملک خود خواهد گماشت.^۲»

جمله ی « او را بر تمام مایملک خود خواهد گماشت. » نیز یادآور آیه ی « وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ »^۳ است و همچنین یادآور باب سی و هفتم از کتاب « مزامیر داوود » فراز نهم می باشد که می گوید « منتظران خداوند وارث زمین خواهند بود » انجیل مرقس باب هشتم؛ « ۳۸- زیرا که این فرقه ی زناکار و خطاکار از من و سخنان من شرمنده شوند. پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدس ... آید از او شرمنده خواهند گردید؟^۴ »

انجیل مرقس باب سیزدهم؛ « ۲۶- آنگاه پسر انسان را ببینند که با قوت و جلال عظیم بر ابرها می آید. ۳۳- پس بر حذر و بیدار شده دعا کنید زیرا نمی دانید که آن وقت کی می شود. ۳۴- مثل کسی که عازم سفر شده،

^۱ کتاب مقدس، ص ۴۱.

^۲ کتاب مقدس، ص ۴۳.

^۳ قرآن کریم، سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۵.

^۴ کتاب مقدس، ص ۶۸.

خانه‌ی خود را واگذارد ، و خادمان خود را قدرت داده هر یکی را به شغلی خاص مقرر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند . ۳۵- پس بیدار باشید زیرا نمی‌دانید که در چه وقت صاحب خانه می‌آید در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح . ۳۶- مبادا ناگهان آمده شما را خفته یابد . ۳۷- اما آنچه به شما می‌گویم به همه می‌گویم بیدار باشید .^۱

در فراز سی و سوم این باب به پیروان خود می‌گوید که خود را آماده کنید و برای فرج مولایتان دعا کنید و اینجا همان نقطه‌ی اتصال بین آیین مسیحیت و این دعا با اسلام و دعای فرج است .

« انجیل لوقا » ، باب دوازدهم :

« ۳۶- و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هر وقت آید و در را بکوبد بی‌درنگ برای او در را باز کنند . ۳۷- خوشا به حال آن غلامها که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد . هر آینه به شما می‌گویم که کمر خود را بسته ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده ایشان را خدمت خواهد کرد . ۳۸- و اگر در پاس دوم یا سوم از شب بیاید و ایشان را چنین یابد خوشا به حال آن غلامها . ۳۹- اما این را بدانید که اگر صاحب خانه می‌داندست که دزد در چه ساعت می‌آید بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت که به خانه‌اش نقب زنند . ۴۰- پس شما نیز مستعد باشید زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید ، پسر انسان می‌آید . ۴۳- خوشا به

^۱ کتاب مقدس ، ص ۷۸ و ۷۹ .

حال آن غلام که آقايش چون آيد او را در چنين كار مشغول يابد . ۴۴- هر آيينه به شما مي گويم كه او را بر همه مايملك خود خواهد گماشت ۴۵- ليكن اگر آن غلام در خاطر خود گويد آمدن آقايم به طول مي انجامد و به زدن غلامها و كنيزان و به خوردن و نوشيدن و ميگساريدن شروع كند . ۴۶- هر آيينه مولاي آن غلام آيد در روزي كه منتظر او نباشد و در ساعتی كه او نداند و او را دو پاره كرده نصيبش را با خيانتكاران قرار دهد . ۴۸- اما آن كه نادانسته كارهاي شايسته اي ضرب كند (انجام دهد) ، تازيانه ي كم خواهد خورد و به هر كسي كه عطا زياد شود از وي مطالبه زيادتر گردد و نزد هر كه امانت بيشر نهند از او بازخواست زيادتر خواهند كرد .^۱

در باب بيست و يكم از « انجيل لوقا » نيز چنين آمده :

« ۲۲- زيرا كه همان است ايام انتقام تا آنچه مکتوب است تمام شود . ۲۳- ليكن واي بر آبستان و شيردهندگان در آن ايام زيرا تنگي سخت بر روي زمين و غضب بر اين قوم حادث خواهد شد . ۲۴- و به دم شمشير خواهند رفت و اورشليم پايمال امته خواهد شد تا زمانهاي امته به انجام رسد . ۲۵- و در آفتاب و ماه و ستارگان علامتها خواهد بود ... ۲۶- و دلهاي مردم ضعف خواهد كرد از خوف و انتظار آن وقايعی كه بر ربع مسكون ظاهر مي شود ، زيرا قوتهاي آسمان متزلزل خواهد شد . ۲۷- و آن گاه پسر انسان را خواهيدديد كه بر ابري سوار شده با قوت و جلال عظيم مي آيد . ۲۸- و چون ابتدای

^۱ كتاب مقدس ، ص ۱۱۶ و ۱۱۷ .

این چیزها بشود، سرهای راست شده‌ی خود را بلند کنید از آن رو که خلاصی^۱ شما نزدیک است. ۳۶- پس در هر وقت دعا کرده بیدار باشید تا شایسته‌ی آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.

در این جملات حضرت عیسی (ع) ضمن گزارش از فتنه‌ها و آشوبهای قبل از ظهور به اهمیت دعا کردن و انتظار فرج کشیدن اشاره می‌کند و به پیروان آیین خود می‌گوید که خود را باید شایسته‌ی ظهور نمایید.

بر طبق احادیث اسلامی «حضرت مهدی (ع) با قوت و جلال بر فراز ابری که دارای رعد و برق است سوار می‌شود و راههای زمین و آسمان را می‌پیماید»^۱

زمانیکه به این حدیث برخورد کردم کمی به نظرم اسطوره‌ای رسید و از کنار آن گذشتم اما زمانیکه در کتاب آسمانی مسیحیان در فراز بیست و هفتم از باب بیست و یکم انجیل لوقا به همین مضمون و اتفاقاً با همین لغات تحت عبارت «و آن گاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید.» برخورد کردم بیش از آن که قابل نوشتن باشد تعجب کردم و دانستم که تک تک وعده‌های خداوند به تحقیق درست می‌آیند چنانکه آمده دین تنها یکی است و اینک من با مقایسه‌ی عبارات عیناً به آن پی

^۱ بخار الانوار، جلد سیزدهم، به نقل از روز نجات، گفتار ۴. علی اکبر مهدوی پور، ص ۳۸.

می برم، براستی وعده‌ی خداوند حق است، البته قضاوت درباره‌ی این عبارات را تنها به عهده‌ی خود شما می‌گذارم.
کتاب امثال سلیمان نبی باب دهم:

« ۲۷- ترس (از) خداوند عمر را طویل می‌سازد اما سالهای شیرین کوتاه خواهد شد . ۲۸- انتظار عادلان شادمانی است ، اما امید شیرین ضایع خواهد شد . ۳۰- مرد عادل هرگز متحرک نخواهد شد ، اما شیرین در زمین ساکن نخواهند گشت . ۳۱- دهان صدیقان حکمت را می‌رویاند ، اما زبان دروغگویان از ریشه کنده خواهد شد . »^۱

روزی خواهی آمد

ومن

به یاد تو ای یادآور زندگی

ره سپار آبی آسمانها

خواهم شد

و مسافر دشتهای خاطرها

آری

رنگین کمان آسمان قلبم

تو را فراموش خواهم گشت

و در گوشه‌ای از کهکشان

چون ستاره‌ای

چشم براه

خاموش خواهم شد

^۱ کتاب مفسر ، ص ۹۵۹ .

و همچون شهابی

در جو مهربانی تو

محو خواهیم گشت

امروزه دیگر سخن از وحدت میان شیعه و سنی کفایت نمی کند ، حالا زمان یکپارچگی میان هر یکتاپرستی است که حقیقت در دل او خانه دارد . همگی دست در دست یکدیگر با دلی مملو از عشق و با نگاهی در انتظار انتصار به سوی یکدیگر نزدیک خواهیم شد و سرود یکدلی سر خواهیم داد .

شماره چهارم

در گذری کوتاه

بر چند آیه

پیرامون

اثبات وجود

امام مهدی (ع)

می نویسم امروز

از دوری شب و روز

این روزهای راضی

ما این شب موازی

می نویسم هر روز

از مصیبه های دنیا

می پرسم آخر ای باد

بردی و اینک اینروز

سالهاست رفتیم از یاد

گوییم که ای دل خیر

نگشته ای دگر سیر

از این دنیای فانی

و آدمهای جانی

تا کی شوی گریزان

از رنجها پریشان

آی و کمی و لختی

فریاد کن به سختی

گو ای خدای باری

ز تو خواهیم به خواری

بیخشی بر من زار

به زاریهای بسیار

و این که گفته شد «گذر کوتاهی» دلیل آن بود که در این رابطه فصل اول کتاب را به تفسیر سوره‌ی نصر پرداختیم و چون در کتب دیگر بررسیهای بسیاری در این زمینه شده و همچنین قصد ما از این کتاب خلاصه‌نویسی بود، تنها به ذکر چند آیه و بررسی بیش از پیش آنها پرداختیم. در اثبات حقانیت مهدی (ع) با استناد به آیات الهی می‌توان به آیه‌های بسیاری مراجعه نمود که گذشته از شأن نزول با شواهد و استدلالهایی به وجود امام زمان و دوران ظهور ایشان باز می‌گردند.

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»^۱

«خداوند به افراد با ایمان از شما که دارای عمل نیک هستند، وعده‌ی قطعی داده است که آنان را خلیفه و جانشینان خود در روی زمین قرار خواهد داد.»

^۱ سوره ی نور، آیه ی ۵۵.

این آیه اشاره‌ی نزدیکی دارد به موضوع امام زمان (ع) البته به انسانها بشارت می‌دهد به شرطی که اعمال صالح و نیک داشته باشند و در مضمون همین آیه، آیه‌ی دیگری در سوره‌ی انبیاء دارد « وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ »^۱

« و به تحقیق در زبور پس از ذکر نوشتیم که همانا زمین را بندگان صالح من به ارث می‌برند. »

و باز هم آیه‌ای دیگر در همین مضمون می‌آورد که :

« وَ تُرِيدَانِ نَمَّنْ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ »^۲

« ما اراده کرده ایم به کسانی که در زمین ، زبون شمرده می‌شوند ، منت نهاده ، پیشوا و وارث زمینشان گردانیم. »

می‌بینید که هر سه آیه کاملاً در یک مضمون بکار رفته اند و چقدر کمیابند آیاتی در قرآن که با مضامین کاملاً شبیه هم در یک مورد به کار روند و این اهمیت مسأله را از سوی ذات اقدس الهی نشان می‌دهد اکنون که خداوند این آیات را ذکر می‌کند چه زمانی را برای این وعده‌ی خود در نظر گرفته است ، آیا با وضعیت کنونی جهان امپریالیستی و زور گومدارانه ممکن است بدون آمدن یک منجی قدرتمند، بندگان صالح خداوند که در پی پول و

^۱ سوره ی انبیاء ، آیه ی ۱۰۵ .

^۲ سوره ی قصص ، آیه ی ۵ .

قدرت نیستند، صاحبان و وارثان زمین گردند، هرگز و این موارد چیزی جز اشاره‌ی مستقیم به حضرت مهدی (ع) و دوران حکومت ایشان نمی‌باشد.

«بَقِيَةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱

«بازمانده‌ی خدا (مهدی (ع)) بر شما خیر و نیکویی است، اگر در زمره‌ی مؤمنان باشید.»

شاید این آیه درباره‌ی حضرت بقیة الله الأعظم بسیار به گوش شما خورده باشد ولی از نظر بنده‌ی کمترین، او باقی خداست، زیرا باقی قرضهای، انسانها را ادا می‌کند چنانکه امام رضا (ع) فرمودند: «...هیچ بنده‌ی مسلمانی را و انمی‌نهد مگر آن که او را آزاد سازد و نه هیچ قرض داری، مگر اینکه وام او را ادا نماید...»^۲

او باقی خداوند است زیرا همه جا را پر از عدل و داد می‌کند، و این خصیصه از آن خداوند است که در باقیمانده‌ی خود متبلور خواهد کرد، در این زمینه، حدیثی از امام محمد باقر (ع) آمده که: «مهدی اموال را میان مردم چنان به مساوات تقسیم می‌کند که دیگر محتاجی دیده نمی‌شود تا به اوزکات دهند.»^۳

^۱ سوره ی هود، آیه ی ۸۶.

^۲ «ترجمه ی اعیان الشیعه» ، سید محسن امین ، ص ۳۴۱، به نقل از آینده ی جهان ، جلال برنجیان ، ص ۸۷.

^۳ «کشف الغمة» «بحار الانوار» ج ۵۱ ، ص ۴۸، نقل از کتاب آینده ی جهان ، جلال برنجیان، ص ۷۴.

او بقیه الله است ، زیرا با آمدن او باقی نعمات خداوند بر مردم نثار می گردد . خداوند در شب معراج به پیامبر فرمود : « همانا من به وسیله او (مهدی) نابینایان را شفا می بخشم و به وسیله ی او مریضها را درمان می کنم .^۱ » و در کتاب « عقد الدُّور » اثر مردی اهل سنت می خوانیم « حضرت مهدی (ع) امیرانش را به تمام کشورها می فرستد تا عدالت را پیاده کند گرگ و گوسفند در یک مکان به چرامی پردازند . کودکان با مارها و عقربها بازی می کنند و هیچ آسیبی به آنها نمی رسد . شر و بدی برداشته می شود و خیر باقی می ماند...»^۲

و همچنین در فراز ششم و هفتم از کتاب اشعیا نبی آمده :

« گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آنها را خواهد راند . و گاو با خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو ، گاه خواهد خورد .»

آیه های الله جل جلاله در قرآن پیرامون این موضوع بسیار است . اگر کسی علاقه به کشف و شهود آنها دارد ، پیشنهاد می کنم کمی با قرآن مانوس تر شود و در تفسیر آیات کمی عمیق تر و موشکافانه تر برخورد نماید .

^۱ «بحار الانوار» علامه ی مجلسی ، ج ۵۱ ، ص ۷ ، به نقل از «آینده ی جهان» ، جلال برنجیان ، ص ۵۷ .

^۲ «عقد الدُّور» یوسف بن یحیی شافعی ، ص ۱۵۹ ، به نقل از «آینده ی جهان» ، جلال برنجیان ، ص ۶۵ .

اینک در نهالستان نوباو گیم ، خزان انتظار ، سپاه بی رحمش را مستولی می کند
در باغ جوانی زمستان می تازد و در کنج پیری ، کم کمک ، کور سوی
چراغ امید رو به خاموشی می رود . ای بهار باقی چه زمانی نسیم روح نواز
آمدنت ، نوید طراوات دل را می دهد.

فصل پنجم

یادی از حضرت مهدی (ع) و نقل اشعاری از شعرا پیش از تولد ایشان

روزی بر بلندای تنهایی من یاد تو آشیان ساخت
و قبله‌ی قلبم سجاده‌ام را به سوی تو پهن کرد
روزی پنجره‌ی دلم روی به سمت طراوات نگاه تو باز خواهد شد
و آنگاه من مست خواهم بود

از شراب ناب مهربانی تو ،

خواهم گشت در کوچه پس کوچه های گیسوان عطوفت تو
باران عشقت پیش از دیدار رنگین کمان ابروانت
مرا غرق خواهد کرد در عرق شرم

و آنگاه ذوب خواهم شد در گرمای وجود عاشق تو

و دیگر ما را تاب ماندن نیست شوق رفتن به سوی بی‌انتها ، آنجاییکه دیگر
ظلم جادویی نمی‌کند و درم فرمانروایی ، چشم دلربایی از یاد برده و دل تنها
برای دل ربوده می‌شود . راه رفتن را باید آمد ، دیگر رفتن کافست ، هنگام
آمدن فرا رسیده ، بیا و بمان تا ماندنی شویم .

در این ظلمت تنهایی ، دل من دریایی ست ، بر دریای خروشان دلم ، یادت موجی ست خروشنده و طوفانی ست کوبنده ، اینک دریای دل من طوفانی ست ، خورشیدی می خواهد که صبح دم بر او بتابد و از کران تا کرانش را آرام سازد ، آرامی که پیام آور آزادیست از بند ظلمت ، بیا خورشید من و با خود پرتوهای مهر بیار ، بتاب بر دل دریایی ام ، بتاب بر ظلمت تنهاییم .

درباره ی حضرت ولیعصر (عج) احادیثی وجود دارد که حتی قبل از تولد ایشان نقل شده .

امام سجاد(ع) فرمود :

« در قائم ما شباهتهایی با پیامبران خدا وجود دارد ؛ شباهتی با نوح ، شباهتی با ابراهیم ، شباهتی با موسی ، شباهتی با عیسی ، شباهتی با ایوب و شباهتی با محمد (ص) ، با نوح در طول عمر شباهت دارد . با ابراهیم در پنهان بودن تولدش و دوری و کناره گیری از مردم . با موسی در خوف . با عیسی در اختلاف مردم درباره ی او . با ایوب در رسیدن فرج پس از بلا و گرفتاری . با محمد (ص) در قیام با شمشیر .^۱»

^۱ کمال الدین ، ص ۲۲۲ ، باب ۳۱ ، حدیث ۳ (چاپ آخوندی) ، به نقل از « پیشوای دوازدهم » هیئت تحریریه

مؤسسه ی در راه حق ، ص ۲۳ .

همچنین اشعاری موجود است از شاعرانی دلباخته که به استناد تاریخ قبل از تولد حضرت مهدی (ع) سروده شده، چون «دعبل خزاعی» که در قصیده‌ای خدمت امام رضا (ع) چنین سرود:

«فلولا الذی أَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ أَوْغَدَ

تَقَطَّعَ نَفْسِي أَثْرَهُمْ حَسْرَاتٍ

خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مُحَالَةَ خَارِجٌ

يَقُومُ عَلَيَّ اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ

وَ يَجْزِي عَلَيَّ النِّعْمَاءِ وَالنَّقْمَاتِ^۱

«اگر آنچه را امروز یا فردا امید آنرا دارم، نمی بود، دلم از حسرت و اندوه بر ایشان پاره پاره می گشت.

قیام امامی است که بدون تردید قیام خواهد کرد، با نام خدا و همراه با برکات الهی قیام می فرماید.

در میان ما، حق و باطل را از هم جدا می سازد و پاداش و کیفر می دهد.»

^۱ الغدير، ج ۲، ص ۳۶۰ - فصول المهمة، ص ۲۴۹، چاپ نجف. به نقل از «پیشوای دوازدهم» هیت تحریریه

مؤسسه ی در راه حق، ص ۱۴۱۳.

هنگامی که دعبل این ابیات را خواند ، امام علی بن موسی الرضا (ع) سر برداشت و فرمود : « ای خزاعی ، این اشعار را روح القدس بر زبان تو جاری ساخته است . »

سینه ام می گفت از اعماق نیل

با صدایی از زبان جبرئیل

مویه کن ، پژمرده پرهائیم فسرده

نوگل افسرده در خاکم بمرد

او که رفتش تا ابد ویرانه ام

تا ابد بی شمع دل ، پروانه ام

رفت و از اقصای قلبم دور شد

آسمان دیده ام مستور شد

رفت واندر خاطرش ابری شدم

در فراقش همدم گبری شدم

خانه ای کز بهر خلق آدم نمود

ذره ای از کعبه ام دلدار بود

او ندایی از دل هایلها

او صدای صور اسرافیلها

در گلستان دلم آتش گشود

از خلیل بت شکن قلبم شنود

آتشی کز بد رسد سردی کند

شعله ای کز جان دمد مردی کند

او که اقیانوس صبرم را شکافت

آن کلیم حق صفت از من شنافت

او که در مصرم مرا بی خانه کرد

او که در کنعان مرا دیوانه کرد

یوسفی از کوچهی کنعان یاد

دانیال کشور ایران ماد

یونسی در حوت غیبت در نهان

انتظار این کرده ما را بی نشان

مرده بودم او مسیح باغ دل

زنده کردش او مرا در راغ دل

چشم من در انتظار اولیا

نوح امیدم در کشتی گشا

با صدای دلبر داوود خویش

صبر چون ایوب وبس محمود خویش

عاشقم گردان شرابم حور کن

عارفم بنما سرابم نور کن

من دل شوریده‌ی شاه صبا

تو سلیمانی ولی پاک از جفا

من منقش فرش دل سرگشته‌ام

بی سلیمان من خجل تر گشته‌ام

ای سلیمان ای مسیحایی جان

یوسفم روح خلیل مهربان

ای کلیما، نوح دل، از من جدا

من غریق از قایق وصل شما

بر فراز چشمه‌های کهکشان

انعکاسی ز آن به رنگ آسمان

در کنار دسته ای از پونه‌ها

کلبه‌ای افسانه‌ای از بوته‌ها

در برم گیر ای فراقت خون دل

صورت نادیده‌ات افسون دل

آنگاه امام فرمود: می‌دانی آن امام کیست؟

دعبل عرض کرد: نمی‌دانم، فقط شنیده‌ام امامی از دودمان شما خروج خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد می‌سازد.

امام فرمود: «ای دعبل، امام بعد از من پسر محمد و بعد از او پسرش علی و بعد از او پسرش حسن (عسکری) است، و پس از حسن پسرش قائم است که در غیبت او انتظارش را می‌برند و به هنگام ظهور مطاع خواهد بود، اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدا آن روز را آنقدر طولانی می‌سازد تا قائم خروج نماید و زمین را پر از عدل و داد سازد چنانکه از جور پر شده.»^۱

«کمیت» شاعر معروف شیعی، شعری پیرامون امام زمان در حضور امام محمد باقر (ع) قرائت نمود و از ایشان زمان قیام ولیعصر را سؤال کرد.^۲

«اسماعیل حمیری» (متوفای ۱۷۳ هجری) پس از رسیدن به خدمت امام صادق (ع) و هدایت شدن توسط ایشان، قصیده‌ای طولانی سرود که چندی از آن ابیات، اینگونه است:

^۱ الفصول المهمة، ص ۲۵۱، به نقل از «پیشوای دوازدهم» هیئت تحریریه در راه حق، ص ۱۵.

^۲ الغدیر، ج ۲، ص ۲۰۳-۲۰۱، چاپ بیروت، به نقل از «پیشوای دوازدهم» هیئت تحریریه در راه حق ص ۲۱.

« وَ أَشْهَدُ رَبِّي أَنَّ قَوْلَكَ حُجَّةٌ »

عَلَى الْخَلْقِ طُرّاً مِنْ مُطِيعٍ وَمُذْنِبٍ

بِأَنَّ وَلىَّ الْأَمْرِ وَالْقَائِمَ الَّذِي

تَطَّلَعُ نَفْسِي نَحْوَهُ بِتَطَرِبٍ

لَهُ غَيْبُهُ لَا بَدَّ مِنْهُ أَنْ يَغِيبَهَا

فَصَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مِنْ مُتَغِيبٍ

فَيَمُكِّثُ حِيناً ثُمَّ يَظْهَرُ حِينَهُ

فَيَمْلَأُ عَدْلًا كُلَّ شَرْقٍ وَمَغْرِبٍ^۱

« و پروردگارم را گواه می گیرم که قول تو (امام جعفر صادق (ع) بر همه ی خلائق چه مطیع و چه گنهکار ، محبت است .

(که فرموده های) ولی امر و قائمی که جانم مشتاق اوست ، غیبتی دارد که بدون تردید غایب خواهد شد ، دروذهای خدا بر این غایب باد .

مدتی در پس پرده ی غیبت می ماند و سپس ظهور می کند و شرق و غرب جهان را پر از عدل و داد می سازد .

به واسطه ی شهرت همین اخبار و احادیث بود که حتی پیش از تولد آن حضرت عده ای به دروغ ادعای مهدویت کردند ، یا به آنان چنین ادعایی بستند و از این راه سوء استفاده کردند .

^۱ الغدير ، ج ۲ ، ص ۲۴۷ چاپ بیروت ، به نقل از « پیشوای دوازدهم » هیئت تحریریه ی در راه حق ص ۱۲ و ۱۳

فصل ششم

در طول عمر حضرت ولیعصر (عج)

و اینک زمزمه‌هایی از دل دردمند مردی که تمام تلاشش را برای نجات انسانها نهاده و تمامی عمرش را برای آنها صرف کرده ، اما اینک برای اثبات وجودش نزد همان انسانها باید دلایل علمی و غیر علمی آورد .

نیمه شب ابری بیآمد سر کشید جام عشقم را چنین بر سر کشید
کم کمک در جان او دردم دمید خون بی رنگم به قلبش می نمید

گفت : خود را تا چرا آمده ای ؟

جام دل باز هر غم آلوده ای ؟

گفتمش :

ابر غم اکنون تو اندک مویه کن با سرشکست جان من باشویه کن
آدرخت مثل شلاقی به جان هم‌هم ، هستی و گشتی جاودان

با صدای رعد هر شب ناله کن

پس به لالایی مرا دیوانه کن

قلب من از جور دنیا تیر خورد دست یارانم چنین شمشیر خورد

دست تن شاید شود از ما جدا دست ایمانها برفته تا خدا

با بشر گفتش که ما شوریده ایم شوکران عاشقی نوشیده ایم

چون : بشر گفتش که او افسانه است

من ندیدم کو به این کاشانه است

آه سردی کردم و گفتم بشر می کنی از هر کسی با او بتر
 گوش خود را بر کلامش بسته‌ای بر خر شیطان عجب بنشته‌ای
 ورنه می گفتم چرا بی خانه است کلبه‌ای از پای بست ویرانه است
 ای بشر رضوان پرستی می کنید
 پول را سرمشق هستی می کنید

با تظاهر ریشه‌ها را می زنید بر دیانت ، تیشه‌ها را می زنید
 خالقا دوزخ پرستی می کنم باده نوشیدم و مستی می کنم
 سرورم بر رحم تو دارم امید روح تو بر جسم بی جانم دمید
 پس نمی سوزی مرا از ریشه ام عاشقی بر ذات عاشق پیشه ام
 ای بشر گفتم که ما شوریده ایم شوکران عاشقی نوشیده ایم
 سربه صحرا می گذاریم دل به او
 او که دارد ، تک نشانی از سبو

مگر ممکن است کسی بتواند بیش از صد و چند سال عمر کند ؟

مگر می شود انسان بیش هزار و اندی سال زندگی کند ؟

شصت ، هفتاد سال بیشتر که آدم عمر نمی کند . اگر همچنین جمله‌ای در
 ذهنتان جرقه می زند ، بد نیست بدانید که آدم (ع) نهصد و سی سال و از
 فرزندان او متوشالخ که سمبل عمر طولانی در میان مردم اروپاست نهصد و
 شصت و نه سال زندگی کرد .^۱

آری در پاسخ به این پرسشها که حاصل عقل تنگ حوصله‌ی ماست ، عقلانی
 جواب می‌دهم ، زیرا ما همه چیز را تنها از رهگذر عقل مادی خود نظاره
 می‌کنیم . حال آنکه اگر در مورد ماتریالیسم سخن به میان آید ، به شدت آنرا

^۱ کتاب مقدمه ، تورات ، ص ۷ .

تکذیب می کنیم ، غافل از اینکه قفل زنگ زده‌ی مادی گرایبی را بر سر در عقلمان آنچنان آویزان کرده‌ایم که آنرا نمی بینیم . در عبارتهای پیشین به جای لغت مادیگرایی ، بر روی کاغذ خود کار نقش کرد ، ماتریالیسم ، زیرا انتقادهای زمانی شدیدتر رخ می دهد که این اصطلاح به جای مادیگرایی به چشم می خورد و این خود به نوعی حکایت از ظاهربینی ما در امور دارد . در پاسخ به پرسشهای طرح شده ، نخست آنرا از پس پنجره‌ی علم به نظاره می نشینیم .

وایزمن ، زیست شناس معروف آلمانی می گوید : مرگ لازمی قوانین طبیعی نیست ، چون در طبیعت عمر یک لحظه‌ای گرفته تا عمر ابد ، همه نوعش وجود دارد . آنچه طبیعی و فطری است ، عمر جاودانی می باشد.^۱

برنارد شاو می گوید : از اصول علمی مورد پذیرش همه‌ی دانشمندان بیولوژیست این است که برای عمر بشر نمی توان حدی تعیین کرد ، حتی دیرزیستی نیز مسأله‌ی مرز ناپذیری است.^۲

« میانگین عمر انسان در اروپا در قرن شانزدهم ۲۱ سال ، و در قرن هجدهم ۲۶ سال ، سپس در قرن نوزدهم به ۳۴ سال رسیده که در اوایل قرن بیستم ۵۰ سال را هم شامل شد و قرن حاضر از مرز ۷۰ سال گذشته .»^۳

^۱ « روز نجات » گفتار چهارم ، علی اکبر مهدوی پور ، ص ۴۷ .

^۲ « روز نجات » گفتار چهارم ، علی اکبر مهدوی پور ، ص ۴۷ .

^۳ « روز نجات » گفتار چهارم ، علی اکبر مهدوی پور ، ص ۴۸ .

این خود سیر صعودی طول زندگی انسان را به چهار برابر طی چند قرن نشان می دهد. در سالهای آینده با توجه به پیشرفت سریع تکنولوژی در همه ی زمینه ها به ویژه بهداشت و سلامت دور از انتظار نیست که میانگین سن بشر به خیلی بالاتر از این ارقام هم بالغ شود. پس با توجه به سخن برنارد شاو نمی توان حدی برای سن انسان به شکل میانگین تعیین کرد، چه رسد به موارد استثناء.

امکان جاودانگی در پس پرده ی اگرها :

ما مرگ را بر اساس اعتقادات دینی خود بر خلاف طبیعت نمی دانیم. ما معتقدیم آفریدگار جهان در ناموس خلقت، برای هر موجود زنده مرگی مقدر کرده و همه ی زندگان روزی خواهند مرد.^۱ (البته از لحاظ جسمی، نه روحی) هر ساله بیش از میلیونها انسان می میرند، هر گاه خبر مرگ کسی را برای ما می آورند این سؤال را مطرح خواهیم کرد که «فلانی چرا مُرد؟» ولی هرگز در طول زندگی کسی نمی گوئیم «او چرا زنده است؟» دلیل این پرسشها این است که مرگ علت می خواهد نه زنده ماندن.^۲

جاودانگی اصطلاحی است که این محققین در پس پرده ی اگر می آورند و ما آنرا شفاف تر نموده می گوئیم اگر خدا بخواهد وبه ذکر مواردی می پردازیم.

^۱ سوره ی عنکبوت ، آیه ی ۵۷ .

^۲ علی اکبر مهدوی پور

سری هم به دنیای دراز عمران بزنیم .

در میان گیاهان درختان طویل العمری وجود دارند که از قدیمی ترین موجودات روی زمین به شمار می آیند ، نام این درختان را شنیده اید «سکویا» . عمر برخی از آنها به پنج هزار سال می رسد . هر درخت به قدری چوب دارد که با آن می توان برای دهکده ای خانه ساخت . این درختان انواع و اقسام بسیار داشته اند و میلیونها سال پیش می رویدند ولی اکنون سه گونه بیشتر از آنها باقی نمانده ، دو نوع در کالیفرنیا و نوع سوم در یکی از ایالت های چین کشف شده .^۱

درختان غول پیکر سکویا که هم اکنون دوران پیری خود را سپری می کنند به هنگام ساختن هرم خثوپس فرعون مصر دوران جوانی و شادابی خود را می گذرانیده اند و به هنگام تولد حضرت عیسی (ع) ضخامت پوست آنها به یک پا می رسیده .^۲

هدف از آوردن این مطالب آن بود که طول عمر هزار و اندی ساله ی حضرت مهدی (ع) بر ایمان آنقدر عجیب به نظر نرسد . درست است که این موارد گیاه بودند ولی بالأخره هر چه که باشند از سلول تشکیل یافته اند و روزی خواهند مُرد همچنانکه جسم یک انسان از سلول تشکیل شده .

^۱ فرهنگنامه ، ج ۹ ، ص ۸۸۶ ، به نقل از «روز نجات» ، گفتار ۴ ، علی اکبر مهدوی پور ، ص ۵۵ .

^۲ دایرة المعارف بریتانیا ، ج ۱۴ ، ص ۳۷۶ ، به نقل از «روز نجات» ، گفتار ۴ ، علی اکبر مهدوی پور ، ص ۵۵ .

رقص برگ خشکیده‌ی سرخ

روی امواج هوا

می‌زند هی پر و بال

می‌زند رنگ خیال

تا که آرام گیرد روی برگه
و آنگاه می‌شود همچو قایق

می‌شود محو حقایق

چون شود برگ زرد
چونکه آید بوی سرما باد سرد

وقت رفتن آید نیست روی نبرد

نقش یک قطره‌ی دل

گمشده منخ ، در خانه‌ی گل

وقت رفتن آید و نیست نای نبرد
آری

برگ فیروزه‌ای گشت زرد

گاهی عقل تنگ حوصله‌ی ما تنها با برخورد نزدیک حاضر به پذیرش برخی موارد است و حوصله‌ی غور و غوطه خوردن در دریای نشانه‌های الهی را ندارد

- مسن‌ترین فرد گذشته‌ی نزدیک « تماس پار » بود که در قرن شانزدهم در لندن زندگی می‌کرد و به هنگام مرگ ۲۰۷ سال سن داشت.^۱

^۱ سالنامه‌ی شهرت ، سال ۱۳۴۲ ، ص ۲۸۹ ، به نقل از روز نجات ، گفتار ۴ ، علی اکبر مهدوی پور ، ص ۵۸ .

عمر طولانی ارتباط نزدیکی با جوانی پایدار دارد و تمام نویدهای دانشمندان درباره‌ی عمر طولانی شامل بشاراتی در مورد جوانی پایدار است.

دلی چینگ، که در چین ۲۵۳ سال زندگی کرده بود، تا پایان عمر با موهای مشکی و نیروی جوانی زیست و در عمر افسانه‌ای خود ۲۳ همسر به دست خود به خاک سپرد.^۱

همچنانکه می‌بینید جوانی پایدار بر طبق این نمونه دور از انتظار نیست.

والله به کل شیء قدير.

دراز عمران در کتب آسمانی :

در میان یکتاپرستان هیچ اختلافی وجود ندارد که خداوند به برخی اشخاص برگزیده‌ی خود عمر طولانی عطا فرموده از جمله در کتاب تورات با ذکر چند نمونه گذری می‌کنیم. (این افراد به ترتیب پدر نفر بعدی هستند.)

حضرت آدم ۹۳۰ سال . شیث ۹۱۲ سال . انوش ۹۰۵ سال . قینان ۹۱۰ سال
مهلائیل ۸۹۵ سال . یارد ۹۶۲ سال . خنوخ ۳۶۵ سال در میان مردم بوده ، آنگاه
به سوی آسمانها برده شده . متوشالخ ۹۶۹ سال . لمک ۷۷۷ سال . حضرت
نوح ۹۵۰ سال.^۲

لازم به ذکر است که خنوخ یا اخنوخ همان حضرت ادریس (ع) است که به عقیده‌ی یهودیان به آسمانها صعود کرده .

^۱ الامالی المنتخبه مظفری ، ج ۱ ص ۷۹ ، به نقل از روز نجات ، گفتار چهارم ، علی اکبر مهدوی پور ، ص ۷۹ .

^۲ کتاب مقدس ، سفر پندایش ، باب پنجم ، بند ۵ تا ۲۲ ، ص ۷ .

در قرآن نیز آیاتی با مضامین خاصی وجود دارد که حاکی از طول عمر برخی افراد شایسته است: «وَلَكِنَّا أَنشَانَا قُرُونًا فَتَطَاوَلْ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتُ نَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدِينَةٍ تَتْلُوا عَلَيْهِم آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ»^۱

ولیکن ما امم و قبایلی را آفریدیم که عمر دراز یافتند و تو میان اهل مدین نبودى تا آیات ما را بر ایشان تلاوت کنی و لیکن ما لایقان را به رسالت می فرستیم .

« فَلَولا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسْجِنِينَ * لَلَبْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * »^۲

و اگر او (یونس) به ستایش و تسبیح خدا نمی پرداخت تا قیامت در شکم ماهی زیست می کرد. این آیه اشاره دارد به عمر طولانی که خداوند می توانست برای حضرت یونس در نظر گیرد.

و اما موضوع دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت عامل معجزه است . تمامی معجزات پیامبران به امور ممکن تعلق می گیرد نه محال .

عصای حضرت موسی (ع) که هنگام پرتاب تبدیل به اژدها می شود ، مسیر عکس تکامل خود را به سرعت می پیماید . آن عصا را از چوب ساخته اند و چوب درختان در اثر تغذیه از املاح زمینی رشد و نمو می کند و آن املاح

^۱ سوره ی قصص، آیه ی ۲۵

^۲ سوره ی صافات ، آیات ۱۴۳ و ۱۴۴ .

طی میلیونها سال از تجزیه‌ی پیکر جانداران عظیم‌الجثه چون دایناسورها و مارهای پیتون و بوآ (اژدها) بوجود آمده‌اند.

منتهی این بار به خواست خدا این مسیر مانند فیلمی که به سرعت توسط ویدئو به عقب بازگردانده می‌شود، به عقب برمی‌گردد و در یک چشم به هم زدن عصا، تبدیل به مار می‌شود اما ذهن کم‌حوصله‌ی ما تاب ریشه‌یابی و طاقت گام نهادن بر جاده‌ی تفکر را ندارد. حال پس از گذر از دریای این مطالب، من، ذهن آلوده به نادانیم را شسته‌ام و با آب معرفت تلاش دارم وضویی ساخته و به نماز عشق به امامت بقیه الله الاعظم روحی آروخنا له الفدا بایستم، باشد که من نیز در زمره‌ی هدایت شدگان باشم.

فصل هشتم

در فضیلت انتظار بر فرج مهدی (ع) طول حکومت و ذکر چهره‌ی ایشان

سخن بسیار به میان آمد و از میان سخن ، سخنی دگر از شکر میان آمد ، از شکر ، دُر و از دُرَر گوهر پدید آمد .

و اینجاست که زلال آب دریای دل عاشق از ابر پر باران عشق از آسمان دیده‌ی او بر ریگزار تفتیده‌ی گونه‌های ترک خورده‌اش ، باریدن آغاز می‌کند و چکه‌چکه‌های باران اینگونه ترنم می‌کنند :

در کدامین شب ، چگونه خواهمت دید در زلال اشکهایم در کجا

در کدامین دشت ، جلوه می‌کنی ، تا بر کشم پرده ز باغ رازها

یا صدایی از برای دعوت یک ژنده پوش بی نوا

بر سرتک سفره‌ای از خوان پر رحمت ز نور کبریا

از کجا بهر دل خونین و مغروق گناهم این صدا

خواهم آمد بهر فرمایش که ای بنده بیا . و از این باران چشمه‌ای گشوده

می‌شود به اقیانوس محبت محمد و آل او و از تلاطم ایجاد شده نجوایی به

گوش می رسد از امام رضا از قول رسول خدا که فرمود « افضل علمهای امت من انتظار فرج است ، فرجی از جانب خدا »^۱

و باز هم نوایی شنیده می شود از زین العابدین سید الساجدین (ع) : « که اهل زمان غیبت قائم که به غیبتش قایل اند و منتظر ظهورش می باشند از اهل همه ی زمانها افضلند . »^۲

اما شبی مهتابی در اثر مد ماه منیر ائمه حضرت امام محمد باقر (ع) از تلاطم آب صدایی آمد که روزی رسول خدا در حالتی که جماعتی از اصحاب در خدمتش بودند به درگاه الهی عرض نمود : « پروردگارا ! برادران مرا به من برسان ، دوبار این جمله را فرمودند . در آن حال اصحاب عرض کردند : یا رسول الله آیا ما برادران شما نیستیم ، فرمودند : نه زیرا شما ، اصحاب ما هستید و برادران ما جماعتی هستند که در آخر زمان می باشند . ایشان به من ایمان می آورند ، حال آنکه مرا ندیده اند ، به درستی که خدای تعالی ایشان را به نامهای خودشان و نامهای پدرانشان ، پیش از آنکه از پشت پدر و رحم مادر متولد شوند ، به من شناسانید . »^۳

و در بامداد بر اثر جذر آب بازهم نوایی گوش را نوازش می کند و می گوید از سید الساجدین (ع) « در ایام غیبت قائم (ع) هر که « در ولایت و دوستی

^۱ ترجمه ی جلد سیزدهم بحار الانوار، علامه ی مجلسی ، ترجمه ی محمد حسن ارومیه ، ص ۴۲۴ .

^۲ ترجمه ی جلد سیزدهم بحار الانوار، علامه ی مجلسی ، ترجمه ی محمد حسن ارومیه ، ص ۴۲۵ .

^۳ ترجمه ی جلد سیزدهم بحار الانوار، علامه ی مجلسی ، ترجمه ی محمد حسن ارومیه ، ص ۴۲۶ .

ما ثابت قدم باشد ، هر آینه خداوند به او اجر هزار شهید را که مانند شهدای
 بدر و احد هستند ، عطا می فرماید.^۱
 زمانیکه به دهکده‌ی ویران دلم پانهادی
 همه رفته بودند

سالها پیش

و من تنهای تنها به ویرانه‌های درونم

می نگریستم

حتی کلاغهای سیاه خیال هم

با من کاری نداشتند

وقتی به آسمان سیاه سینه‌ام نظاره می کردم

ابرهای تیره‌ی غم

دیده‌هایم را می آزد

اما شما

بارانی بودی که فرو آمدی

و با قطره قطره‌های عشق خود

پیام شادی آوردی

دست نوازشت

همچون نسیم بهارست

که می‌وزد

و برگ زردی همچون من

پس از سالها

تا روزهایی نه چندان دور،

دیگر رمقی برای نوازش نسیم

نخواهد داشت

^۱ ترجمه‌ی جلد سیزدهم بحار الانوار، علامه‌ی مجلسی، ترجمه‌ی محمد حسن ارومیه، ص ۴۲۷.

« طول حکومت و ذکر چهره‌ی بقیه الله الاعظم »

بر طبق روایتی ، رسول خدا فرمود که « می آید از امت من مهدی ، اگر مدت ملکش کوتاه باشد هفت سال است و اگر طولانی باشد نه سال است ... »^۱

ای فراسوی نگاهت هیچ نیست وز اسیری دیدگانت پیچ نیست
از چه گویم ، از ندیده ، کینه‌ات بر چه نازم بر ستیغ سینه‌ات

دیده بر راهت دمی من دوختم

هر دمی از یاد تو من سوختم

در خیال خود همی من خفته‌ام در خیالم از تو خوبی گفته‌ام
پس چرا آخر نمی آیی ، چرا این گنهکارم دلی دارد ، خدا

با نبودش این دلم تنها نذار

این دل تنهای تنها زار زار

ای تویارم ، ای تویارم ، ای تویار و ندکی هم با خودت شادی بیار
این دلم با دیده هایی ره‌سپار رفته است از یاد تو دیوانه‌وار

از سر انصاف کن با ما ثواب

آی و لختی ، لحظه‌ای گو یک جواب

رسول خدا فرمود : مهدی (ع) از ما است و موی جبینش کم و بینی او نازک و

کشیده است . و نیز خالی است که در خدا ایمن آن حضرت می باشد ...^۲

حدیثی دیگر از رسول خدا روایت شده که « هر آینه خدای تعالی ، از

عترت من مردی را برمی انگیزد که بن دندانهای ثنایای او فاصله‌دار است و

موی جبینش کم است و زمین را پر از عدل می کند و اموال را به مردم بسیار

می دهد . »

^۱ ترجمه ی جلد سیزدهم بحارالانوار ، علامه ی مجلسی ، ترجمه ی محمد حسن ارومیه ، ص ۶۶ .

^۲ ترجمه ی جلد سیزدهم بحارالانوار ، علامه ی مجلسی ، ترجمه ی محمد حسن ارومیه ، ص ۶۰ ، حدیث دهم .

نگاهت

همچو تندرشی ست بر آسمان قلبم
یا که دست نوازشی ست بر روی سرم
شاید هم باریکه ی نوری ست در تاریکی دودلیها
یا که سرابی ست در وادی دلدادگیها
اما اینک
دیدگانت شعله هایست از سراب از التهاب
می دواند ، او مرا هر لحظه ای با آب و تاب
برده است از دیدگانم ، دیده هایت خواب را
حال امپراطور قلبم
بیاو پایان رسان خواب سراب

فصل هشتم

در تفسیر عشق و عرفان و حالات عاشق و عارف در مورد امام عصر (عج)

ای طیب ای چشمه سار روح من	ای حبيب ای جام هر صبوح من
سینه ام تفتیده ، من آشفته ام	ای تو ما هم از حلولت گفته ام
گرچه می دانی که من شوریده ام	شیه ام در کربلا روییده ام
خون حق در نینوا بی آب بود	قلب من از خون او سیراب بود
دیده ام تالاب خون بی تاب گشت	سینه ام با غصه ها مرداب گشت
رود رب، تند آب خشم، سیل خون	ما همه سرباز تو مرد جنون

خاکریز عشق ما در انتظار

ما اتم در انتظار انفجار

این من آسیمه جان، صحرای وصل	پس شما آرام جان، دریای فصل
وین من آشفته دل بی صورتم	این شما مشاطه گرایین سیرتم
چشمه ای افتاده در دلم گلم	یا روان شو یا امان ده بر دلم

خانه ای خاکی به قرن هشت و هفت

شد تجمل پاکبازیه با برفت

مبلها مان جنس خود خواهی گرفت	دفتر دل برگه ای کاهی گرفت
برج سازان مهر دلها برده اند	کوچه های خلوت دل مرده اند
نونهالی جور سرما برده ام	من شبی بی عشق سرما خورده ام
ای نسیم جان فزای دل نواز	ساقه ام خشکیده از شوق نیاز
از نگارین خانه ها چین ها تباه	از پس آتشکده دنیا سیاه
گرنیایی ره زنان ره می زنند	جای روغن آتش از خون می زنند

عشق :

گویند خداوند بار امانتی بر دوش آدمی نهاد که پیش از آن بر زمین و آسمان عرضه داشته بود و ایشان از قبول امانت معزول . نه آن که نخواستند از آن رو که نتوانستند . « اَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا »^۱

ما بر آسمان و زمین و کوههای عالم ، عرض امانت کردیم همه از تحمل آن امتناع کرده اندیشه کردند تا انسان پذیرفت و انسان بسیار ستمکار و نادان بود . باری به صراحت عنوان این امانت نمودند اما به لطافت چرا ؟

شماری از علماء و عارفین بر این عقیده اند که امانت مذکور همان معرفت معروف است ، به راستی راست گفته اند که جز انسان مخلوق دیگری را سراغ نمی توان گرفت که از نعمت معرفت بهره ای بیش از انسان برده باشد . اما پاره ای عرفا و عاشقین ، این بار امانت را که بر انسان نهاده شده عشق می دانند ، و باز هم این گفته می تواند سخنی سخته و به جا باشد ، تنها انسان است که می تواند عاشق باشد و تاج « یحبهم و یحبونه »^۲ را تنها بر سر خویش ببیند .

دراهمیت آن اعراب گویند : « اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَشْقَ »^۳ .

اما سخن از عشق پیرامون امام عصر ،

^۱ قرآن کریم ، احزاب ، آیه ی ۷۲ .

^۲ مائده ، آیه ی ۵۴ . خداوند بندگان خود را دوست دارد و آنها نیز خدای را ،

^۳ اولین چیزی که خدا آفرید عشق است .

« فلانی عاشق امام زمان است. »

آیا این شرک نیست ؟

مگر نه اینکه عشق حقیقی ، عشق به الله است و جز او معشوق نیست ؟

مگر نه اینکه جز عشق به خدا باقی عشقها ، عشقهای پوچ زمینی و هوی و

هوس است ؟

در پاسخ باید بگویم عشق پوچ زمینی اصطلاحی از نظر گاه بنده مردود است .

چرا ؟

مگر ممکن است بین زن و مرد ، عشق و عطوفت وجود نداشته باشد و آنگاه

محفلی گرم و صمیمی و بدون جنگ و جدل به وجود آید .

تا زمانی که عشق وجود نداشته باشد ، انسان هرگز قادر به عقب نشینی از

مهمترین خواسته های خود نخواهد بود و چگونه از خود گذشتگی کند در

حالی که خود را بیشتر دوست می دارد .

در احادیث مختلفی داریم که خداوند هیچ محفلی را به اندازه خانواده

دوست نمی دارد ، و این حاصل از عشق و عطوفت و علاقه ای است که بین

زن و مرد وجود دارد .

و اینکه چگونه عشق یک شیعه را به ولی نعمت خود شرک بنامیم .

در باب صفات خداوند اینگونه ذکر کنند که صفات خداوند از صفات انسانی

جدا است ، قدرت او با توانایی آدمی فرق می کند و عشق به او نیز چنان است

باید عشقی در خور او باشد .

خدایا کافری چون من کجا هست ؟

همان کافری که می گوید خداهست

منم رسوای این عالم به خاکم

ولی یاری چو او دارم ، چه باکم

تو ای یاریگر ای سازنده ی عشق

منم افسونگری بازنده ی عشق

تو ای دیرین ترین شوریده ی او

منم ویرانگری سرداده ی عشق

تو ای گویاترین افسانه ی حق

منم عصیانگری دیوانه ی عشق

شما تن ها همه سرداده ی تو

ولی تنها کسم دل داده ی عشق

نمی آبی ولی معشوق مایی

رفیق روز رستاخیز آبی

سفیر سرد صحرای سرایی

زبانم بسته از خشکی و خواهش

مگر دوشین شبی ما را ندادی

لبی از لعل خونین بلایی

چو مریم معنکف گشتم خدایا

دگر هرگز نخواهم موج دریا

زبانم قفل فریاد زمانه

روانم خسته از جور جهان

پریشان حالم از دوری خانه

منم آن رند بی قید قلندر

منم مرداب و جانم ماهی من

تنم مردار و جانم جانی من

تن مرداب من دریای خون باد

چه آبی، جانکم، جانم که جان داد؟

سخن از عشق به میان آمد و باز تیز پرواز خیال بر آسمان عرفان پریدن آغاز

کرد . بسیاری این دو عالم یعنی عشق و عرفان را از هم جدا می بینند ، عشق را

جوری و عرفان را طوری دیگر معنا می کنند . عرفان یعنی شناخت حق از راه

جذبه‌ی عشق . من بر این عقیده‌ام زیرا اگر شناخت حق تعالی از راه علم و دانش باشد آنگاه فرد ، عالم یا دانشمند خواهد بود نه عارف ، مگر می‌توانیم عاشق کسی باشیم که او را نمی‌شناسیم تا زمانیکه شناخت نباشد، عشق پوشالی است و ادعایی بیش نیست .

مصطفی (ص) درست است که پیش از بعثت درس نخواند اما مدتها بود بخشی از عمر خود را در غار حرا به عبادت مشغول می‌شد مگر ممکن است که او عارف نبوده باشد . (البته منظور از عارف این است که او نسبت به عظمت و عطوفت الهی شناخت داشته و دارد .)

در شناخت اصول عرفان که برخی از جهت راحت‌طلبی و غرور بیراهه می‌روند و برخی واجبات دین را کنار می‌گذارند نقلی از سلطان‌العارفین خالی از لطف نیست . « نقل است که او را نشان دادند که «فلان جای پیر بزرگ است» . از دور جایی به دیدن او شد . چون نزدیک او رسید آن پیر را دید که آب دهان سوی قبله انداخت . در حال شیخ بازگشت ، گفت : اگر او را در طریقت قدری بودی خلاف شریعت بر او نرفتی .^۱

اینک در روزگار ما گرایش بسیار زیادی در بین اهل حقیقت به سوی عرفان دیده می‌شود و سالهاست پس از غروب امروزینه‌ی مهدی (عج) بسیاری از طُرُق و راههای عرفانی در مراحل بالا به ایشان ختم می‌شود که البته طبیعی است . او خلیفه‌ی الهی بر روی زمین است ، او ولی نعمت و واسطه‌ی خیر

^۱ تذکرة الاولیا ، فرید الدین عطار ، انتشارات اساطیر . ص ۲۱۲ .

ماست . امیدواریم در فردای شادی طلوع آفتاب عالمتاب آسمان هجران ،
شادی را به ما هدیه کند .

زمانیکه گام بر رود متلاطم زندگی می گذاشتم سوار بر کشتی کوچک
آرزوهایم هرگز فکر نمی کردم گامی فراتر از سرزمین سرمایه بگذارم .
نهایت خواهش من دستیابی به خانه‌ای با شکوه در کنار رودی و سوار شدن
بر اتومبیلی با شیشه‌ای دودی بود ، اما وقتی از سرزمین سرمایه گذر کردم
کشتی آرزوی من بر اسکله‌ی دلربای شهرت در گل فرو نشست ، اگر تلاطم
رود زندگی نبود ، چگونه من از آن ورطه‌ی سراب بیرون می رفتم . باز هم در
مسیر سالهای آدینه پهنه‌ی رود را می شکافم ، حالا دیگر ناخدای کشتی
کوچک من کمی هشیارتر شده ، در هر گوشه‌ای کناره نمی گیرد اما زرق و
برق اسکله‌ی قدرت چیزی نبود که تازه ناخدای نفسم فریفته‌ی آن نگردد .

زمانیکه به باران‌های بزرگ آن می رسیدم ناغافل در گرداب هوا عنان
کشتی راهوار خویش از دست ناخدای نفسم بدادم ، دیری نمانده بود که در
آن گرداب مثل بسیاری دیگر غرق شوم ، انگار دست پر قدرتی مرا از آن
منجلاب بیرون کشید . حالا دیگر در راه باز گشت باید از تندآب توبه بگذرم ،
باید سپاس آن دست پنهان و پر قدرت را به جای آورم بر سر سجاده مردانه
ایستاده خواهم گفت :

آخر ای دل یکم قدح باده بنوش

باده‌ای از جام سجاده بنوش

گریه کن از هجر قلبم پاره شد
از ندامت خانه ام ویرانه گشت
باز شد صفحه‌ی این دفتر خراب
با دلی بشکسته ماندم در سراب
مرغ دل از باغ امیدم گشت
باده‌ای گیرا شبی در سر بکش
بر خلاف مردم بازار زر
می‌خورند از جام می در روز شاد
ما ولی خون در تب شب می‌خوریم
در قطاری محورش گرمای عشق
سوی کویت بس خرامان می‌شویم
ای خدایا باز اکنون خسته‌ام
در عقوباتم شررها دیده‌ام
از تو ای دنیا خطرها چیده‌ام
من زعجر خود خبرها دارمی
از گناهان چاره‌ام بیچاره شد
جفدک آواره صاحب‌خانه گشت
با دلی بشکسته ماندم در سراب
در کویر آرزویم درگذشت
جامه‌ای از درد سر بر سر بکش
مثل مرغان راه رو، بی بال و پر
بی خودی سرمی دهند از سوز یاد
ما شراب عشق بی‌اسب می‌خوریم
انتظار این تک‌هواپیمای عشق
با نگاه خود شتابان می‌شویم
من ز تیر تیز دنیا خسته‌ام
از تو ای دنیا خطرها چیده‌ام
من از این دنیا سفرها دارمی

صبر کن از صبر جسم زاده شد روح من از هجر تو آزاده شد
 ساحلم تسخیر ناو نام تو
 من پرنده ای اسیر دام تو
 تشنه ام، در کربلای دیده ات غصه ام، در لابه لای سینه ات

حالا دیگر روح خانه ی زندگی برایم تنگ و تاریک است، مرا در دیواره های
 گلی خود محبوس کرده، پرنده ی روح من می خواهد آزاد باشد و آزاد
 زندگی کند. حالا دیگر باید مسیر رودخانه را تغییر دهم، گذر از فرعی ها
 کافست، دیگر آرزوی دریای دنیا را ندارم، مسیر مستقیم رود مرا به سوی
 خود می خواند.

اینک در پایانه ی رودخانه بر آستانه ی اقیانوس عشق، دوستان مهربانم مرا
 بدرقه می کنند، در جمله هایشان آرزوی بازگشت را می شنوم، اما دیگر
 بازگشتی نخواهد بود. کسی که سرمست شراب عشق شد دیگر به دنیای
 هشیاران گام نخواهد نهاد، رود کوچک زندگی روح مرا می آزارد، دل
 اقیانوس پیمای من میل اقیانوس کرده، بر عرشه ی کشتی می ایستم. لباس
 آرزو را از تنم خارج می کنم. حالا وقت آزادیست، دستان خود را به یاد
 مسیح صلیب می کنم به یاد کلیم عصای تن را به گوشه ای می فکنم همچون
 خلیل دل به آتش عشق می سپارم مانند مصطفی از قیود دنیا آزاد می شوم.
 جریان نسیم را احساس می کنم که پهلوهایم را می نوازد و موهایم را
 می آراید، حالا اقیانوس عشق در انتظار من است.

گویند: «مردی پیش بویزید بسطامی شده گفت: چرا هجرت نکنی؟ و به سفر بیرون نشوی تا خلق را فایده دهی؟ جواب داد که: دوستم مقیم است، به وی مشغولم، به دیگری نمی پردازم، آن مرد گفت: آب که دیر ماند در جایگاه خود بگنجد. بویزید جواب داد: دریا باش تا هرگز بنگندی.»^۱

آری عرفان عالمی است که در آن آسمان به خاطر دوری گلی (عج) گریه می کند، درختان به بهانه‌ی خواب دیدن او زمستان می خوابند و بهار به شوق دیدار او شکوفه می زنند، او خورشید آسمان عرفان واسطه‌ی روزی عارفان، همانیکه آفتاب هنگام فلق از دیدار او سرخ روی است و هنگام شفق از جدایی او ترش روی، او همانی است که کلهکشانها از سر جاذبه‌ی او از هم نمی پاشند و اوست که مهتاب از فراقش همیشه رنگ پریده است.

اما سخن از انتظار این دار مکافات انحصار، سخن از فراق تا کی تا کجا؟ مگر صبر ایوب ما را تاب تا کجاست که اینگونه باید صبر را توشه‌ی بیابان انتظار کنیم. اینک به انتظارات ثانیه‌های عمر زمینی من پایان می یابد، خواهم گفت:

«ساعت نگهدار می خواهم پیاده شوم.»

آنگاه تن بی جان مرا همراه با روح آواره‌ام در وادی حیرت رها می کنند. جانم فارغ از جسم هنوز هم چشم به راه پیشوای مسیح صفحہ‌ی روزگار در پیش را می کاود. اما در جسم بی جانم جهانی و غوغایی ست، او هنوز نمرده،

^۱ نواخوان بزم صاحب دلان، دکتر رضا انزلی بزاد، انتشارات حامی، ص ۷۲.

در روز آزل میثاق حق را امضاء نموده و به عشق زنده شده ، از باران سیل آسای عطوفت الهی کمی هم از لباس روح به تن عریانم نفوذ کرده ، کماکان در رگهایم کامیونهای سرخ رنگ آذوقه به سلولهای عاشقم می‌رسانند ، هنوز ماشینهای سپید پلیس جلوی هجوم میکروبهای ناامیدی را گرفته‌اند . باز هم الکترونهای قلبم حول پرتونهای عشق می‌گردند و اگر قرار باشد از دوری یار روزی ، روزگار مرا به انفجار بکشاند ، من در انحصار عشقم جز عشق هیچ انتشار نخواهم داد .

باری هوای دیدارت بر چمنهای ریهام طراواتی از جنس امید بخشیده . هنوز هم سلولهای ششهایم کم‌فروشی نمی‌کنند و هوا را بی‌کم و کاست به کامیونهای سرخ تحویل می‌دهند . فعلاً کم‌فروشی در میان سلولهای تنم شیوع پیدا نکرده که شریان حیاتی جامعه‌ی بدنم از کار بیفتد . گویی تک تک آنها می‌خواهند ایستاده بمیرند . جام عشق بر سر نکشیده عربده‌ی مردانگی سرداده از طنین سکوتشان می‌شنوم که می‌گویند : سر نداریم که سردار شویم ، لیکن سالهاست دل در طلب یار بر چوبه‌ی دار انتظار داده‌ایم و دلدار شدیم .
صبحکم را من سیه بر سینه خود کردم

تیره‌گی اندر دلم هم لانه خود کردم

رو به سمت دیده‌هایش سجده‌ها کردم

توی این وادی دلم ، مستانه خود کردم

گشته ام راهی به راه یاد معشوقم

مسخ خواندم که یا دیوانه خود کردم

خورده خواهی شد همینک مست کردم
 رفته خواهی بود در میخانه خود کردم
 چه سخنها نیمه شب از دل گذر می کرد
 در کدامینش بدم بیگانه خود کردم
 ره رویی بی غل و غش می خوانده ام اما
 چون گسسته راه این خمخانه خود کردم
 می شدش در چشم او جاری شوم لیکن
 چون فرده آب در پیمانه خود کردم
 وه خراباتی عجب را جسته ام حالا
 هر چه کردم نیمه شب رندانه خود کردم
 روزگاری این دلم را خانه ای می بود
 هر گ بادم ، خانه را ویرانه خود کردم
 کنکاشگران معنای اصطلاح عشق باید گام در این عرصه ی سیمرخ گذارند و
 هفت وادی عشق را پیمایند تا معنای عشق را بچشند . پای لنگ لغت را تاب
 تا کجاست که سالها طلب کوی یار را در حصار کوتاه باروی زبان در آورد .
 باری تصویری که ما از عشق داریم ، وصله ای ناجور به این ردای فاخر الهی
 ست و لکه ای نه چندان پاک بر پیکره ی این گسترده ی عالم افروز .
 آری ما زنده شدیم به آب حیات عشق ، اما میثاق آن را سالهاست که از یاد
 برده ایم . گفته و پیمان خویش را زیر پا نهاده ایم و فراموش کردیم که روزی
 در محضر پاک خدایی و ذات اقدس الهی ، « قالوا بلی »^۱ در پاسخ شراب
 ناب « الستُ بریگم »^۲ گفته ایم چگونه تفسیر کنم و چگونه معنی کنم که

^۱ قرآن کریم ، سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۷۲ .

^۲ قرآن کریم ، سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۷۲ .

دستان زبان من بر دندان وهم گزیده می شوند . آخر با کدامین الفاظ ، اقیانوس محبت الهی را بر ماهیان دریای خاک نمایان سازم که می گوید : اگر بندگان من بدانند چقدر مشتاقشان هستم ، هر آینه از شوق جان می دهند .

در اینجا دیگر زبان را پای قدم نهادن و وهم را بال پرگشودن نیست ، می بایست ترک دیار کرد و به ترک تازی نفس پایان داد . اسب طلب را زین کرد و پای در وادی عشق نهاد ، از عقبه های رشته کوه زندگی گذر کرد و بر دشت معرفت فرود آمد . بر روی پرهای پرنده ی تیز پرواز نیاز بنشست و از وادی استغنا گذر نمود و در پهنه ی روشنایی خورشید توحید بر سهمگین دریای حیرت رسید ، اینجا همان نینواست که دست قدار فلک به حکم تقدیر آنرا کربلا نامید و تنها راه نجات بسوی حیات کشتی سبز رنگی ست که با خط سرخ بر دیواره ی آن نگاشته اند « انّ الحُسین مصباح الهدی و سفینه النجاة »^۱ بر آن نردبانی از اخلاص است در بدو ورود نگاهت بر کاپیتان کشتی می افتد ، افراد او را حسین صدا می زنند ، او را سلام می دهی و بر پیغام رسان او علی ، سویی دیگر سگان دار کشتی ، همچون کوهی استوار با نگاهی مهربان تو را نظاره می کند . با نگاهش می پرسد کیستی آشنا ؟ اگر نامش را پرسی با فروتنی خواهد گفت : عباسم . سویی دیگر در محمل عزت کسی رهنمای کشتی است و کاروان کرویّان فلک را به سوی وادی فناء الله طریقت داری می کند . خدای من چگونه بر خود بیاورم در دوزخ دست پر مهر

^۱ همانا حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است .

ولی نعمتم ، او که قلبی سرشار از بخشش و عطوفت دارد ، دست گنهکار مرا نخواهد گرفت . و حال به من بگویید چگونه ممکن است خدای خوب مهدی مرا به دوزخ بیفکند .

« در خبر است که نامه به دست بندهای دهند آن معصیتها بیند ، شرمش آید که برخواند از حضرت حق خطاب می آید : آن روز که می کردی و شرم نداشتی فضاحت نکردم ، امروز که شرم داری فضاحت کی کنم .^۱

« با یاد نی نامه ی مردی از نیستان و تضمین آن »

بشنو این نی چون حکایت می کند وزمن و تو نی شکایت می کند

آتش عشق است ، کاندر می ، فتاد

سوزش هجر است و ندر دل نهاد

خمر و خواب می ، به چشمان بسته بود آنکه از می یا که از خم خسته بود

می خوری ، یا مرد دریا نوش باش

وصل خواهی جملگی در کوش باش

جرعه جرعه کامگیری از چراست ؟ نوش کن لاجرعه ساقی با شماست

بردهای آبروی جانان شیر شو

مردهای تو ای جوان پس پیر شو

تابه کی هجران ، شبی پروانه شو محفل مستان روی ، مستانه شو

وصل را کی آفرید یزدان پاک

جز برای مردمان سینه چاک

سینه چاکی ، مرگ خواهی مردگی ست جام نادیده خمی می خوردگی ست

سینه چاکی ، بی خودی با مردمی ست

قهرمان گشتن ولیکن دومی ست

یاد دارم این سخن را از نگار خوب نامی ، عارفی پرهیزگار

^۱ نواخوان بزم صاحبجلان ، دکتر رضا انزلی نژاد ، ص ۱۴۵ .

شماره نهم

در « نامه‌ای برای مهدی (ع) »

داره کم کم می‌رسه اکنون ندایی
داره نم نم میاد بارون کجایی
آفتاب بی رمق وقت فلق
داره فریاد می‌کنه زما جدایی

یابن‌الحسن اگر فکر می‌کردم که خودتان نمی‌آید بر روی کاغذ نقش
می‌کردم ، « که بی وفایی » اما چه کنم که می‌دانم ، سینه‌ی پردرد تو اگر ما
جمعه‌ها را می‌شماریم لحظه‌ها را می‌شمارد . می‌دانم که خود بر سر نهاده‌ای و
شمشیر به کمر بسته‌ای .

می‌دانم ، می‌دانم که اسب سفیدت را زین کرده‌ای و با چشمانی اشکبار با
نگاهی معنادار ، پهنه‌ی آسمان را می‌شکافی و منتظری ، پهلوان نامی جهان
رُخست پیکار ، اینار به نام مهدی ظالم‌شکار زند .
می‌دانم روزی نامه‌ی مرا خواهی خواند و خواهی گریست ، نه برای من ،
بخاطر مظلومیت حسین زهرا ، پور علی مرتضی .

و خواهی گریست نه برای او برای ناله‌های هزار و چهارصد ساله‌ی ، چاهی
که راز دار ، رازهای ناگفتنی علی (ع) بود .

برای پهلوشکسته ، پروانه‌ای سینه‌سوخته که گرد شمع جهان افروخته‌ی علی
 پرمی گشود و غبار غم مردم زمانه را از سرو روی این عاشق می‌زدود .
 وهمینک که این جملات را در روز اربعین بر روی کاغذ جاری می‌سازم
 دسته‌ای از عزاداران حسینی از کوی ما می‌گذرند ، مداح ، نغمه سر می‌دهند
 که مهدی بیابا و صدای زیبایشان ، گرد گذر زمان را از خانه‌ی دل من
 می‌زداید ، چه جالب ، حال که از پنجره می‌نگرم تعداد اندکی کودک و
 نوجوان ، عاشقانه نام مهدی بر زبان از کوی ما می‌گذرند و من باز هم
 می‌نگرم ، این رزمآوران کوچک‌اندام اما بزرگ‌دل ، گویی به سوی افق طی
 طریق می‌کنند آیا وعده‌ی دیدار یار دارند یا چشمانی خمار ، مست باده‌ی
 «أَلستِ بِرَبِّکُم»^۱ که اینگونه بی‌تاب به سوی افق فضا را می‌شکافند و شاید این
 صدای عظیم، ندای طبل رزم باشد که این بار مردی به نام مهدی از افق
 می‌آید.

^۱ قرآن کریم ، سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۷۲ .

شکل دهم

در ذکر

« علائمی چند از نشانه های ظهور »

بار دیگر قلب من هشیار شد
چشم خوابیده‌ی من بیدار شد

در سرایی سرد و بی سامان زما
روح شادی باز هم بیمار شد

می زند هر لحظه راهی از قفا
آن دنی کز او خدا بیزار شد

می نماید در نگاهم کای بشر
مانوی هم مذهبی کردار شد

ای شما داده به شیطان آبرو
پس چگونه خانه ها دربار شد

ای عجب از کار این دنیای ما
بخت با ناکثان چگونه یار شد

تا علی بودش یار پیغمبر چرا
بر مسلمان دیگری سردار شد

گشته اند ماهی و صد افسوس که
رهنمای ماهیان بوتیمار شد

چشمهامان از خواب کم سوتر شده
خواب غفلت باز هم بسیار شد

قطره قطره گود هم دریا شود
خشتهای با یکدیگر دیوار شد

بایدی کم کم شوی عاشق ولی
نوش دارو بعد موت بیکار شد

جامهای تشنگی امروز هم
باز خالی از می دیدار شد

خانهی آمالهامان هر دمی
از جفای دیوها آوار شد

هرسری از بهر چیزی زاده شد
پس سرما از برای دار شد

چه زمانی در کجا می بینمت
قلب آشفتم دگر مردار شد

۱- فراگیر شدن نام و یاد مهدی (عج):

از دیگر نشانه‌های ظهور، فراگیر شدن نام و یاد و همچنین فراگیر شدن محبت امیر و فرمانروای سرزمین دل عاشقان در میان مردم است، هنگامیکه بلاها، سختیها، بدبختیها و جنگ و مرگ، فزونی یابد مردم از ته دل و ناله و زاری می‌کنند و اوست تنها کسی که باران رحمت و عطوفت الهی همراه با آمدن او باریدن آغاز می‌کند.

مردم ادیان دیگر مخصوصاً ادیان بزرگ هم با آگاهی از این موضوع مشتاقانه در انتظار آمدن موعود آخرالزمان هستند. امروز موضوع ظهور امام زمان، موضوع روز جهان اسلام و دیگر مردم جهان است، حتی استکبار جهانی با پی بردن به این موضوع قصد دارد توجه جوانان را از این مسأله دور کند. اما

مهم در فرج ایشان ، عشق ورزیدن و فعالیت ، خاصان و عاشقان واقعی حضرتش می باشد و گرنه فراگیر شدن فساد و تباهی از دیگر نشانه های ظهور ایشان است .

۲- سفیانی در آستانه ی طغیان و کودتا :

یکی از علائم حتمی و تغییرناپذیر ، قیام مهدی (عج) ، خروج فردی از فرزندان ابوسفیان با عنوان « سفیانی » است که همزمان با قیام سید خراسانی در ماه رجب در سوریه کودتا نموده و چند کشور همسایه را فتح و آنگاه به سمت عراق پیشروی خواهد کرد .

از امام صادق (ع) روایت شده : « هلاکت لشکر سفیانی در جایی نزدیک ذات الجیش » اتفاق می افتد .^۱

« و باز هم روایت شده که خروج سفیانی حتمی است و از اموریست که قضای الهی بر آن جاری شده . »^۲

۳- آغاز نابودی استکبار جهانی به عنوان دشمن امام زمان (عج) :

همانگونه که فساد ، فحشا و ظلم فراگیر می شوند ، به خواست خداوند ، نابودی قدرتهای شیطانی نیز به مرور آغاز می شود .

از امام محمد باقر منقول است که فرمود : « چهار حادثه پیش از قیام قائم ظاهر می شود که دلالت می کند به ظهور آن حضرت ، سه حادثه از آنها گذشته و

^۱ ترجمه ی جلد سیزدهم ، بحار الانوار ، ترجمه محمدحسن ارومیه ، ص ۴۷۱ .

^۲ ترجمه ی جلد سیزدهم ، بحار الانوار ، ترجمه محمدحسن ارومیه ، ص ۴۷۲ - ۴۷۱ .

یکی باقی مانده ، عرض شد آنها چیست ؟ فرمودند : ماه رجب است که صاحب خراسان در آن ماه از خلافت خلع می شود و دیگری ماه رجب است که در آنماه بر پسر زبیده (امین خلیفه ی عباسی) خروج کرده می شود و او را از خلافت خلع می گردانند . سوم ماه رجب است که محمد بن ابراهیم در کوفه در آن ماه خروج نمود ، عرض شد ، آیا رجب چهارم به آن متصل است ، فرمود ؛ بدین نهج.^۱

از کلمه ی «نهج» تفاسیر مختلف شده ولی اینگونه به نظر می رسد که گویای نابودی ظالمان و قدرتهای شیطانی باشد ، چنانکه در سه مورد قبل هم بوده . و اما ذکر مواردی در اثبات آغاز نابودی قدرتهای شیطانی :

امریکا به عنوان یک ابرقدرت ، در سه زمینه ی مهم گوی سبقت را از دیگر کشورها ربوده بود . این سه عامل ، وزنه های بسیار مؤثری در ادامه ی سلطه ی او بر جهان بودند و آنها عبارتند از : الف - زمینه ی سیاسی . ب - زمینه ی اقتصادی . ج - زمینه ی نظامی .

در مورد اول ، آمریکا خود را به عنوان حامی حقوق بشر و حافظ صلح در جهان به اهل دنیا معرفی کرده بود و بر اثر تبلیغات شدید رسانه های امپریالیستی و صهیونیستی که همچون آواری مردم جهان نه ایران ، را تحت

^۱ ترجمه ی جلد سیزدهم ، بحار الانوار ، محمد حسن ارومیه ، ص ۴۷۲ .

تأثیر قرار داده بودند، جهانیان به واقع بر این باور بودند، تا اینکه چندیست این مشروعیت سیاسی از آمریکا رخت بریست و عزم غربت نمود.

چندی پیش در اجلاس ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی به خاطر محکومیت اسرائیل در کشتار مردم فلسطین و حمایت آمریکا از آن، این دو کشور، متهم به نقض آشکار حقوق بشر شدند و نقطه‌ی فصاحت بار مسأله آنجا بود که نمایندگان آمریکا و اسرائیل همچون سگانی سرخورده با گوشه‌هایی آویزان، انگار که استخوان حقوق مردم فلسطین در گلویشان گیر کرده باشد، تالار همایش را ترک گفتند.

نمونه‌ای دیگر، اگر به خاطر داشته باشید، تنها سرزمینی که تا چندی پیش ندای مرگ بر آمریکا و سردمدارانش در آن سرزمین سرداده می‌شد، سرزمین شیران دلیر، مردان مرد، ایران بود. اما امروز در تمامی نقاط جهان حتی در نزدیکی کاخ سفید که همچون سطل زباله‌ی سفیدی، آشغالهای سیاهی را در بر گرفته، تظاهرات ضد جنگ برپا می‌گردد و برای سردمداران آمریکا آدمک می‌سازند و آنها را به آتش می‌کشند و این وعده‌ی حق الهیست که دیر هنگام ولی بالاخره به وقوع خواهد پیوست.

زمینه‌ی دوم، اقتصادی بود. غولهای صنعتی آمریکا یا بهتر بگوییم دیوهای لعنتی آمریکا چون جنرال موتورز، فورد، IBM و دیگر تراستها و کارتلها که همچون زالوهای خونخوار، تمامی بازارهای جهانی را در قبضه‌ی سفیانیان روزگار در آورده بودند اینک دیگر عمر خود را به پایان می‌برند، و

سیمپاشهای شرقی چون تویوتا، نیشان، سونی، سامسونگ، ال جی بازارهای جهانی را کم کم در اختیار خود می گیرند.

حال دیگر حتی در فیلمهایی که در هالیوود ساخته می شود، آمارهای سازه های ساخت شرق فزونی یافته، تعداد اتومبیل های تویوتا، نیشان، میتسویشی بیش از خودروه های آمریکایی است. سازه های الکترونیکی نیز در جهان همچون وضعی دارند.

وضعیت اقتصادی آمریکا امروز به جایی رسیده که اخبار ساعت بیست و یک شبکه ی اول سیما در تاریخ سوم اردیبهشت هشتاد و دو اعلام کرد، دولت آمریکا برای مقابله با کمبود بودجه ی چند صد میلیارد دلاری خود، اقدام به تعطیلی برخی باغ وحشها در بعضی ایالتها نموده. آری تا کور شود هر آن که قدرت لایزالی و ابدی وازلی خداوند را نتواند دید.

بد نیست آنهاييکه، امریکا را تا ابد قدرت شکست ناپذیر جهانی می دانند سر به تاریخ بزنند و ببینند که فقط هخامنشیان خیلی بیش از حکومت پنج دهه ای امریکا سلطنت کرده اند و تمامی نقاط جهان در سیطره ی امپراطوری خود در آوردند.

امروز دُوی ماراتن را برای بزرگداشت پیروزی تمامی قوای یونان بر بخش کوچکی از پایانه ی سپاه خشایار شاه جشن می گیرند و چه ساده اند آن ساده لوحانی که دست پر قدرت ذات احدیت را در پس پرده ی سینمای زندگی نمی بینند.

اما زمینه آخر، زمینه نظامی است. این آخرین تیر ترکش این یاغی طاغیست. تنها زمینه‌ای که با فروپاشی شوروی، هنوز در زمره‌ی نقاط قوت این گرگ درنده است.

در این حالت آمریکا دست به حمله‌ی نظامی بر علیه کشوری دیگر، برای استثمار اقتصادی و ایجاد جو نظامی و زورگومدارانه در جهان زد که در این صورت ممکن بود پیروز شود یا شکست بخورد، در صورت پیروزی می‌توانست مدتی باز هم به حیات خود ادامه دهد و در صورت شکست ممکن بود بین دموکراتها و جمهوری خواهها و دیگران تجزیه شود و این پایان تراژدی بود که فیلمساز قهار هستی از پایان جنگ بین الملل دوم تا امروز بر پرده‌ی سینمای هستی می‌توانست به نمایش درآورد.

شاید امروز عراق مستعمره‌ی آمریکاست ولی خالی از فایده نیست که بدانیم تا دوازده بهمن پنجاه و هفت دستورات کاخ سعدآباد از کاخ سفید می‌آمد ولی تنها ده روز بعد ایران، ابر دشمن آمریکا در عرصه‌ی بین الملل شد، تا مبارزان راه حق و حقیقت، آزادگی و انسانیت، خود و خالق خود را بشناسند، ببالند و از وقایع هستی درسی نو بیاموزند باشد که آموزگار هستی، در تصحیح برگه‌ی امتحان زندگی، بر اشتباهات ما چشم پوشی کند و برگه‌ی ما را با ارفاق تصحیح کند و لله بكل شیء علیم.

۴- فراگیر شدن فساد، فحشا و ظلم

از رسول خدا (ص) روایت شده: « حال شما چگونه می باشد زمانیکه زنان شما ضایع و فاسد و جوانان شما فاسق شوند، به معروف امر نکنید و از منکر نهی ننمایید. و چگونه است حال شما وقتیکه، معروف را در میان خلایق، منکر را معروف بینید.»^۱

اشاره های زیادی به فساد جنسی (زنا، همجنسگرایی، برهنگی، فساد حکومتی در دنیا، فساد اجتماعی، فروپاشی خانواده ها، بالا رفتن آمار طلاق، اعتیاد، ابتدال، فساد اقتصادی و ربا، رشوه و گرانفروشی شده) شما کشور خودمان را فقط در نظر نگیرید در کشورهای دیگر فساد جنسی آشکار است، فساد اجتماعی فریاد می کند، فساد اقتصادی و ربا، رشوه و ... هویدا است.

اینک فساد در تمامی جهان به نقطه ی انفجار رسیده و حتی غریبها هم از آن خسته شده اند اکنون زمان آن رسیده که همه با هم استغاثه کنیم:

«... و انک قلت و قولک الحق ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم لنا ولیک و ابن بنت نبیک ...»

«... خداوندا تو خود فرمودی و گفته ی تو حق است که ظاهر می شود، فساد در خشکی و در دریا به خاطر عملهای مردم پس خداوندا ظاهر کن بر ما ولیات را و پسر دختر پیغمبرت را...»

(فرازی از دعای عهد)

^۱ ترجمه ی جلد سیزدهم بحار الانوار، ترجمه ی محمد حسن ارومیه، ص ۴۷۱

۵- آغاز مرحله‌ای که در آن عراق کانون تحولات است :

محرک اصلی بنده برای شروع این کتاب همین نشانه بود. جزوه‌ی مربوط به آن مدتها قبل از جنگ عراق در گوشه‌ی اتاقم افتاده بود، البته آنرا مطالعه کرده بودم اما گذر ایام غبار فراموشی بر آن پاشیده بود، اما زمانیکه پس از جنگ عراق چشمانم بر این برگه افتاد، چشمان عقلم به یک باره از حدقه بیرون زد و عاملی شد برای جمع‌آوری مطالب به هم ریخته‌ام.

عراق به عنوان مرکز برخورد اکثر قیامهای زمان ظهور نقش بسیار مهمی در این زمینه دارد قیام سفیانی از سوریه به سمت عراق است و همچنین قیام سید خراسانی و در نهایت ظهور ظاهر عالم امکان مهدی صاحب‌الزمان اتفاق خواهد افتاد و او به سوی عراق می‌آید.

و از همه مهمتر حدیثی از امیرالمؤمنین است در این باره عراق با توجه به اتفاقاتی که اخیراً در آن افتاده به سرعت به سوی تحولات زمان ظهور پیش می‌رود، امام علی (ع) در مورد تحولات و فتح عراق در زمان ظهور می‌فرماید :

«... قلعه‌ها را بگشایند، عراق را فتح کنند، هر اختلافی را با خونریزی پاسخ گویند در چنین زمانی ظهور صاحب‌الزمان (عج) را انتظار کشید...
حوادث جانکاه و کمرشکنی (کشتار زنان و کودکان به همراه مردان) روی

دهد ، شکافنده‌ها (موشکها) بشکافند ، تیزپروازان (هواپیماها) به پرواز درآیند ... عراقی را فتح کنند و هر اختلافی را با خونریزی پاسخ گویند.^۱ و بسیاری علائم دیگر که برخی محتومند و برخی غیرمحتومند و لازم به تحقق قطعی آنها نیست. اما باید به موردی اشاره کنم ، از مثال سرماخوردگی استفاده می‌کنم تا موضوعی فوق العاده مهم را یاد آور شوم .

گاهی اوقات ما احساس می‌کنیم سردرد داریم ، گلویمان می‌سوزد و آبریزش بینی پیدا کرده‌ایم این علائم بیانگر سرماخوردگی هستند ما در فاصله‌ی کمی می‌باشند حال با ماست که یا خود را پوشانیم ، استراحت کنیم و غذای مضر نخوریم ، این همان آمادگی برای ظهور است و یا اینکه بدون لباس مناسب بیرون بیاییم ، هر نوع غذایی بخوریم و بی احتیاطی کنیم . این حکایت آن زمان است که سرماخوردگی به وقوع خواهد پیوست و ظهور به تأخیر می‌افتد .

می‌کشم از سوی وی احجاب را
بایدم تعبیر کردن خواب را
پس روان باید کنی مرداب را
لیک پایان می‌رساند تاب را
تار مویش را مده سیراب را
او نمی‌گوید به خود دریاب را

می‌زنم بر تار دل مضراب را
بهترین خواب خودم را دیده‌ام
آخرین ماهی بر که زنده است
او تقلا می‌کند تا پای جان
واپسین تشنه‌ی حق جان می‌دهد
جمله‌ای اندر لبش خشکیده است

پاسخ یا قائم یا می‌دهی

یا که در ابری برم آفتاب را

نور ده از مهر دل ، مهتاب را
او پی‌ات می‌آورد عناب را

زورق بیداد از دریا بگیر
تا توانی میترا اینک بتاب

ای اناهیتا تو هستی رب آب ؟
تو خدا باشی چگونه آب را ؟
هورگر عشوه کند باری به او
مهرخالق می شوم بشتاب را
قائم آل نبی ، مهدی دل
حق مزین کن بدو محراب را

فصل یازدهم

عصر خوشبختی پس از طلوع دوباره‌ی حضرت ولیعصر (عج)

« وَ تَرِيدَ اِنْ نَمَنَّ عَلٰی الَّذِيْنَ اسْتَضَعِفُوْا فِي الْاَرْضِ وَ نَجْعَلُهُمْ اٰثِمَةً وَ نَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِيْنَ .^۱ »

« ما اراده کرده‌ایم بر کسانی‌که در زمین ، زبون شمرده می‌شوند ، منت نهاده، پیشوا و وارث زمینشان گردانیم . »

مدینه‌ی فاضله‌ی که قرن‌ها پیش افلاطون به دنبال آن بود اینک در اسلام در عصر طلایی سلطنت حضرت مهدی (ع) نوید داده و هرگز من و امثال من نخواهند توانست ترسیم آن دوره را بنمایند چنانچه آن معصوم می‌فرمایند :

« علم ۲۷ حرف است ، آنچه پیامبران آوردند و برای مردم آشکار کردند تنها دو حرف بوده و مردم تا به حال جز آن دو حرف را نشناخته‌اند . زمانیکه قائم ما (عج) قیام کند ۲۵ حرف دیگر را آشکار می‌سازد و آنها را در میان مردم بسط می‌دهد و آن دو حرف را هم بر آن می‌افزاید تا به ۲۷ حرف می‌رساند.^۲ »

امام سجاد (ع) نیز فرموده‌اند :

^۱ سوره قصص ، آیه ی ۵ .

^۲ « الزام الناصب » ج ۲ ص ۳۰۷ ، به نقل از آینده ی جهان ، جلال برنجیان ، ص ۵۳ .

« آن گاه که قائم ما قیام کند ، خداوند تمام بیماریها را از شیعیان ما دور می کند و ایشان را توان می بخشد . »^۱

در همه جا امنیت ، همان چیزی که برای ما همینک نایاب ترین نایافته هاست پراکنده می شود تا حدی که امام باقر (ع) می فرمایند :

« (در آن زمان) حتی زنی ناتوان ، از مشرق به سوی مغرب می رود و هیچ کس مانع او نمی شود . »

آیا عاشقان طبیعت کجایند تا ببینند و بشنوند حدیث امیر المومنان را که می فرمایند : « هر گاه قائم ما قیام کند ، آسمان باران خویش را فرو می آورد و زمین رویدنیهای خود را می رویاند ، کینه ها و دشمنی ها از دل مردم رخت برمی بندد . درندگان و چهارپایان به صلح و آرامش با هم خواهند زیست ، تا آنجا که زنی میان عراق و شام راه می پیماید ، به طوری که پاهایش را بر روی گیاهان (سبز و زیبا) می گذارد ، در حالی که سبد بر دوش می کشد ، در ابتدای راه آن سبد خالی است ، ولی به مقصد نمی رسد مگر آن که سبد از میوه و سبزیجات پر باشد . »^۲

آیا با استماع این حدیث ذرات وجود شما متبلور نمی شود ؟ آیا این همان آرزویی نیست که وقتی از دنیای ماشینی خسته می شوید بر دل می گذرانید .

و این همان بشاراتی است که در کتاب اشعیا نبی هم آمده :

^۱ « آینده ی جهان » ، جلال برنجیان ، ص ۵۸ .

^۲ بحار الانوار ، علامه مجلسی ، ج ۵۲ ، ص ۳۱۶ .

« ۶- و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آنها را خواهد راند.»^۱
و نظیر همین مضمون در کتاب «مزامیر داوود» در مزمور سلیمان، مزمور هفتاد و دوم آمده که:

« ۲- او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را به انصاف.
۳- آنگاه کوهها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد ... ۴- مساکین قوم را دادرسی خواهد کرد، فقیران را نجات و ظالمان را زبون خواهد کرد. ۷- در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور و سلامتی خواهد بود مادامی که ماه نیست گردد. ۸- و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان. ۹- به حضور وی صحرا نشینان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک را خواهند لیسید ... ۱۱- جمیع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و جمیع امتهای او را بندگی خواهند نمود. ۱۲- زیرا چون مسکین استغاثه کند، او را رهایی خواهد داد و فقیری را که رهاننده‌ای ندارد.»^۲

و چه به جاست اگر بگویم:

خسرویی هستم در گذر زمان

از کینه‌ها دست شستم اما

صدایی از ستیغ قله‌ی قلبم شنیده می‌شود

این یعنی که در قلبم فرهاد دره‌ای می‌کند

اما در سینه‌ام فریادرسی می‌تپد

^۱ کتاب مقدس، ص ۱۰۲۱.

^۲ کتاب مقدس، ص ۸۸۵ و ۸۸۴.

ژنده پوشی گشتم در دارملک آشنایی
 پس کسی نمی پرسد کز کجایی ؟
 اکنون تاج می دهم و تخت می فروشم
 دست فروشم و می نمی نوشم
 چه بازار کسادی !؟
 دل می خرم و جان می دهم

کو کم فروشی

فرهاد کوه می کند و من جان می گنم

پس هر دو نایافته ایم

فریفته ی خورشیدهای شب شدیم و

در مهتاب و هم ذوب

خدای خورشید را

آفریدگار آفتاب را

بر شیرین شب فروختیم

و اینک شاید با طلیمه ی ظهور طلوع نور

آفتاب را به ما هدیه کن .

و در فراز سیزدهم از مزمور سلیمان می گوید :

« ۱۳- بر مسکین و فقیر کرم خواهد کرد و جانهای مساکین را نجات خواهد

بخشید . ۱۴- ... و خون ایشان در نظر وی گران بها خواهد بود . ۱۵- و او

زنده خواهد ماند و از طلای شبا بدو خواهد داد . ۱۶- دایماً برای وی دعا

خواهد کرد و تمامی روز او را مبارک خواهد خواند . ۱۷- و فراوانی زمین

بر قلّه ی کوهها خواهد بود . ۱۸- نام او تا ابد الآباد باقی خواهد ماند . اسم او

پیش آفتاب دوام خواهد کرد ، آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امتهای زمین او را خوشحال خواهند خواند .»

و باز هم خداوند تأکید دارد تنها کسانی بهره‌مند خواهند شد که صالح باشند، عمل صالح انجام دهند و درست زیست کنند .

درباره‌ی رفع فقر اقتصادی که مشکل جامعه‌ی ماست نیز احادیثی وارد می‌باشد . پیامبر اکرم (ص) در این باره می‌فرماید :

« زمین بار محصول خویش را می‌دهد و در دل خود چیزی باقی نمی‌گذارد .

در آن روزگار مال و ثروت خرمن می‌شود . هر کس در برابر مهدی (ع)

بایستد و بگوید : ای مهدی به من مالی بده ! مهدی بی‌درنگ گوید : بگیر .»

و در پایان باز هم به خطبه‌ی از غدیر خم می‌رسیم پیامبر (ص) در وصف

مهدی (عج) فرمود :

« توجه کنید ! خاتم امامان از ما ، مهدی می‌باشد . آگاه باشید ! چیره شونده‌ی

بر همه‌ی ادیان اوست ، انتقام گیرنده‌ی از ظالمان اوست . فاتح و منهدم

کننده‌ی دژها اوست . اوست که تمام قبایل شرک را نابود می‌سازد اوست

که خونبهای همه‌ی اولیای حق را می‌گیرد ، اوست که از دریای ژرف دانش

می‌نوشاند ، اوست که بر اساس فضل و شایستگی هر کسی را سمت می‌دهد ،

او برگزیده و منتخب خداوند است ، او وارث و محیط بر همه‌ی علوم است

... او حجت باقی است و بعد از او حقی نیست مگر با او است و نوری نیست

مگر نزد اوست ، کسی بر او غالب و پیروز نمی شود ، او ولی خدا و حاکم الهی بر خلائق و امین پروردگار در ظواهر و اسرار است.^۱

اروند رود زندگی دیگر سکوت کرده
بر مرداب پول اینک هبوط کرده

شرفی را تکه ای نان خورده
بر مزار اسکناس دخترکی مرده

در پستی زمان جسمم که مرده است
در مستی جهان جانم فرده است

در باغ گل دگر بلبل نمی دمد
در جمع دل دگر شمعی نمی رود

بالای قبر ما نقشی نبسته است
در جای قبر ما چکها نشسته است

در خواب ما کنون عشقی نمی وزد
ساقی به ما کمی جامی نمی دهد

جان تپنده ام در خون خود تپید
روح خزانده ام بالأخره پرید

آشفشان دل بی یاریت فرود

ابرو کمان من ، با یاد تو بمرد

مرگ شیطان در زمان ظهور حضرت ولیعصر (عج)

در قرآن آمده ، ابلیس پدر شیاطین به خدا عرض کرد : خدایا مرا تا روز قیامت مهلت بده ، خداوند فرمود به تو تا روز وقت معلوم مهلت داده

^۱ « الاحتجاج » شیخ طبرسی ، ج ۱ ، ص ۸۰ . به نقل از آینده ی جهان ، جلال برنجیان ، ص ۸۳

می شود.^۱

از طرفی شخصی از امام صادق سؤال کرد، در مورد این آیه و وقت معلوم، امام فرمودند:

« وقتی که قائم (عج) ما ظهور کند و به مسجد کوفه بیاید، در این مسجد شیطان به حضور آن حضرت می رسد و زانو به زمین زده، می گوید: (ای وای از این روز). آنگاه امام قائم (عج) موی پیشانی شیطان را می گیرد و گردنش را می زند و او را به هلاکت می رساند، این روز وقت معلوم است.^۲»
بنابراین شیطان کشته می شود، در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا اراده‌ی انسانها از بین نمی رود؟

در پاسخ باید بگوییم که منظور از کشته شدن شیطان کم شدن نفوذ او در نفوس انسانهاست، همچنین از بین رفتن ریشه‌های فساد و انحرافها نیز مورد نظر می باشد.

در حدیثی از صحف ادریس پیامبر (ع) آمده:

« تو ای شیطان تا زمانی که مقدر کرده‌ام که زمین را در آن زمان از کفر و شرک و گناه پاک سازم، مهلت داده خواهی شد. ولی در این زمان (به جای تو) بندگان خالص و پاکدل و با ایمان روی کار آیند، آنها را خلیفه و

^۱ سوره ی حجر، آیه ی ۳۷ و ۳۸.

^۲ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۱۰۱ به نقل از « حضرت مهدی (ع) فروغ تابان ولایت » محمد محمدی اشتهاردی، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

حاکم زمین می کنم و دینشان را استوار می سازم ، که آنها تنها مرا می پرستند
و ... ، در آنروز است که تو (شیطان) و همه ی لشکریانت از پیاده و سواره
را نابود می نمایم .^۱

با توجه به آمدن دابه الارض ، کم شدن نفوذ شیطان کاملاً عادی به نظر
می رسد ، زیرا با آمدن دابه الارض در توبه بسته خواهد شد ، بنابراین طبیعی
است که نفوذ شیطان قطع شود .

سالهاست که فریادها در سینه ها خفته اند ، از سال شصت هجری تا کنون
دیگر قلبها در سینه نمی تپند و تنها اشکها اجازه ی حرکت دارند .

دیده ها قرنهایست بر افق دوخته شده شاید صدای سم سواری شنیده شود که
مرکوبش ، نوید گوی آزادی ، خورشید ماه شکن مردانگی از پس کوههای
قرون غبار آلود از غبار انتظار ، مردانه فریاد بر آورد

أنا المهدی

ای که نامت پیش حق ارزنده شد

ای جهان با یاد تو پاینده شد

ای که باریده به قلبم همچو ابر

ای شکسته جام خون آلود صبر

مردِ مرد افکن تویی اما نهان

رسم مردی را علی دادت نشان ؟

مهر عشقت بر زده حق بر زبان

روزها دنبال تو دائم دوان

تکه تکه های قلبم بی تو نی

ذره ذره های جسمم بی تو کی

قطره قطره های روحم بی تو چون

چکه چکه های جانم بی تو خون

گیر ، کین مهربان عباس عمو

فاتحی بر عرش با فرمان او

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۸۴ به نقل از «حضرت مهدی (ع) فروغ تابان ولایت»، محمد محمدی اشتهاردی، ص

ای ملایک جملگی قربان تو
 تو صدایی از دل زهرا، بیا
 درد جانبازی ولی درمان تو
 از دل خونی، ولی آقا بیا
 آی و حلق آویز بنما هرمله
 هم بزن اخگر، به پاکن هلله
 با دل ما عشق بازی کم مکن
 خون آن خون خدا بر خاک مُرد
 حق اهل بیت ظالم کم ببرد؟
 کی، چگونه، پس کدامین شب، کجا؟
 شب به روزم می‌رسانی ای خدا
 از جهانخواران دنیا خسته‌ام
 بر خداوند جهان دلبسته‌ام
 از فراغت روح من شد پست‌خم
 بسته با قلاب قلبم، قفل غم
 در عروجی روح حق، عیسی بیا
 چونکه بعد از تو بیاید ماه ما
 هم تویی روح‌اله و روح‌ستان
 پور حیدر منتهایی بر جهان
 مهر کن با نور مهرت ماهها
 گشت دنیا تیره تر از چاهها
 ای یگانه پهلُو، ای بیتاامیر
 آی و مهر مادر نازت بگیر
 قائم آل نبی، هادی بیا
 مهر مهتابان شکن، مهدی بیا

فصل دوازدهم

در آداب انتظار

حالا دیگر بر صعب گذرگاه عمل می‌رسیم. باید از رختخواب سراب برخیزیم و از پيله پوسیده‌ی خود پروری بگریزیم به سوی ابرهای انتظار آسمان آینده را بشکافیم. شاید مهر مهتاب شکن آزادگی، آفتاب، عالمروز مردانگی، پرده‌ی ابر از رخ برگردد و غبار ایام از روی بشوید. باید از محبت سرایی ساخت و به سادگی صدق آستانه‌ی آنرا نواخت. در کنار کوه عشق دریایی از معرفت بنا نهاد از آن کوه رودخانه‌ای موج از حرکت، به سوی این دریا روانه نمود.

اما حالا ما دست روی دست گذاشته‌ایم و کاری برای فرج انجام نمی‌دهیم، آیا زمانی که میهمان بسیار عزیزی که با او رو درباستی هم داریم قرار باشد به خانه‌ی ما بیاید، دست روی دست می‌گذاریم و می‌گوییم بیاید، آیا می‌گوییم بیاید آن گاه وسایل مورد نیاز را فراهم خواهیم کرد؟ نه هرگز، از مدت‌ها قبل خود را آماده می‌کنیم، خرید می‌کنیم، خانه را تمیز و آماده می‌کنیم، گلهای توی باغچه را آب می‌دهیم تا طراوات و شادابی را به حیاط خانه بدهد و بالاخره جلوی در خانه را جارو می‌کنیم، مبادا که خدای ناکرده، در حق او کوتاهی شود، نکند چیزی احتیاج داشته باشد و در منزل فراهم نکرده باشیم، حتی زمانی که برای او چای می‌ریزیم با چای صافکن،

این کار را انجام می دهیم مبادا چشم میهمان در استکان به تفاله های بیفتد و آبرویمان برود .

حالا چطور است که در خانه نشسته ایم در را بسته و دست روی دست گذاشته بخاطر چند تفاله چای در استکان آبرویمان می رود در مقابل چه کسی ؟ شخصی که مقداری با او رودربایستی داریم ، انسانی مانند خودمان . اما خانه ی دلما را برای ورود سفیر سفید عشق آماده نکرده ایم . اگر ، او بیاید و خانه ی دلما را آلوده از سیاهی گناه ببیند چه ، اگر او بیاید و تفاله های دروغ ، و یا گناه را در استکان ترک خورده ی رفتارمان ببیند ، آیا آبرویمان نخواهد رفت ، آیا نخواهد گفت شما مصادیق آیه ی « اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا »^۱ هستید ، آیا گرمای خجالت از سیمای درونمان زبانه نخواهد کشید .

تمامی فکر و ذکرمان شده اینکه چه بخوریم و در چه خانه ای زندگی کنیم و چگونه بر سر یکدیگر کلاه بگذاریم ، صد البته قبل از آن کلاهمان را برداشته اند و این حاصل همان نفس پروری و روشن کردن تنور حرص است . به همین خاطر است که برکت روی از ما برداشته . ما اهل زمان غیبتیم ، به گفته ی رسول خدا برادران ایشان هستیم^۲ ، خودمان قضاوت کنیم ، جلوی آینه ی گذشته یمان بایستیم و ببینیم آیا به واقع این چهره ی برادران رسول

^۱ بقره ، آیه ی ۳۰ ، آیا کسی را در روی زمین می گذاری که در آن تباہکاری کند .

^۲ ترجمه ی جلد سیزدهم ، بحار الانوار ، علامه ی مجلسی ، ترجمه ی محمد حسن ارومیه ، ص ۴۲۶ .

خداست ، نه آن را به زیور ذکر آراسته ایم نه به حجاب عفاف پیراسته ، تیره از سیاهی گناهان ، پوسیده از جزام جهل ، لب خشکیده از آب معرفت ، حال آنکه باران معرفت سالهاست باریده و بیابان زمان سیراب گشته ، بوته های دانش جوانه زده و جماد و نبات نیز به سوی کمال سیر می کنند .

و اما کسانی که سرکشی کرده اند و سوار بر مال دنیا ، با لباس فاخر بر مردم به چشم حقارت می نگرند بدانند که در انجیل متی ، باب ۲۴ چنین آمده است :

« ۴۵- پس آن غلام امین و دانا کیست که آقای او را بر اهل خانه ی خود بگمارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد . ۴۸- لیکن هر گاه آن غلام شریر با خود گوید که آقای من در آمدن تأخیر می نماید . ۴۹- و شروع کند به زدن هم قطاران خود و خوردن و نوشیدن با میگساران . ۵۰- هر آینه آقای آن غلام آید در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند . ۵۱- و او را دوپاره کرده نصیبش را با ریاکاران قرار دهد در مکانی که گریه و فشار دندان خواهد بود.»^۱

آنها که مغرور گشته اند و فکر می کنند حتی آسمان نیز بدانها تعلق دارد ، سخت در اشتباهند که این سرای گذر است و نه جای درنگ ازدهایی است که پادشاهانی شکست ناپذیر را در کام خود فرو برده ، خون دل هر مزهارا در کأس سر هزار نوشروان هزاران بار نوشیده .

در کتاب « مزامیر داوود » مزمور سی و هفتم می گوید :

^۱ کتاب مقدس ، ص ۴۲ و ۴۳ .

« ۱- به سبب شریران خویش را مشوش مساز . ۹- زیرا که شریران منقطع خواهند شد و اما منتظران خداوند وارث زمین خواهند شد .^۱ »
 آیا به نظر شما این شریران چه کسانی هستند ؟ آیا فقط ملوک ظالم دیگر ملل هستند یا که افرادی فاسق و فاجر نیز میان آنها می باشند . آیا رباخواران چه ؟
 آنهایی که جوانان را به ابتدال می کشند ، آنهایی که در دستگاههای مختلف به مردم ستم می کنند چه ؟

یک سوال ، اگر وجدان دارید نزد داد گاه وجدان خود به قضاوت بنشینید ، برای نمونه شمایی که چند واحد خانه دارید اگر حضرت ولیعصر (عج) از شما بخواهد که یکی را برای خود بردارید و باقی را میان هموعان خود تقسیم کنید ، چه خواهید کرد ؟

شمایی که از این سؤال جا خوردید ، تعجب نکنید ، سؤال عجیبی نبود کسی که اموالش را در زمان ظهور تقسیم کند ، چندان کار عجیبی نکرده ، مگر پیامبر (ص) به انصار نگفت : خانه هایتان را با مهاجران شریک شوید . مگر آنها قبول نکردند ، مگر در تاریخ و نزد خداوند جاودان نشدند . منتظر بودن ، فقط دعا کردن نیست منتظر واقعی کسی است که تفکر کند به اینکه اینک چه وظیفه ای دارد خویش را آماده سازد ، غرور و نخوت را از ضمیر خویش بیرون کند و غرور بد نیست در عمق پرتگاه غرور ، غوری کنیم .

آدم و ابلیس هر دو از امر الهی سرپیچی کرده اند آدم از میوهی ممنوعه بخورد و ابلیس از سجده در برابر آدم تمرد کرد، هر دو طغیان نمودند گناه آدم از روی شهوت بود ولی گناه ابلیس از روی کبر و غرور آدم توبه کرد زیرا مغرور نبود و به اشتباهش پی برد اما ابلیس توبه نکرد به جهت همان غرور.

به یاد داشته باشیم پرتگاهی که ابلیس از آن پرت شد، پرتگاه بی بازگشت غرور بود.

«و گفته اند یوسف روزی در آینه نگریست، نظری به خود کرد، جمالی بر کمال دید. گفت: اگر من غلامی بودمی بهای من خود چند بودی و که طاقت آن داشتی؟ رب العالمین آن از وی نگذاشت تا عقوبت آن در نظر که واخود کرد بچشید: او را غلامی ساختند و بیست درم بهای وی دادند.»^۱

به یاد داشته باشیم این دوران، دوران سرنوشت سازی است می توانیم به حسیض حقارت سقوط کنیم یا عزیز امامت شویم.

از ابی جعفر (ع) روایت است که فرمود:

«ای جماعت شیعی آل محمد (ص) هر آینه امتحان کرده خواهید شد مانند حرکت سرمه در چشم زیرا که صاحب سرمه می داند در چه وقت سرمه به چشمش واقع شد ولی نمی داند کی زایل می شود. پس یکی از شما در صبح خود را در جادهی شریعت ما می بیند، بعد از آن در حالتی شب می کند که از

^۱ نواخوان، بزم صاحب دلالان، دکتر رضا انزلی نژاد، ص ۱۱۸

شریعت ما به در رفته و همچنین شب می کند در حالیکه در شریعت ماست بعد از آن صبح می کند در حالیکه از شریعت ما بیرون رفته.^۱

واز دیگر وظایف ما :

- ۱- خواندن دعای فرج .
- ۲- برای آن حضرت صلوات فرستادن و برای تعجیل فرجش دعا کردن.
- ۳- روزهای جمعه زیارتنامه آن حضرت را که در مفاتیح الجنان نقل شده ، خواندن ، اول آن دعا «السلام علیک یا حجة الله فی ارضه ... است .
- ۴- خواندن دعای ندبه در روزهای جمعه ، عید فطر ، عید قربان ، عید غدیر خم.
- ۵- به احترام نام آن گرامی از جای برخاستن .
- ۶- توجه به آن حضرت با خواندن برخی از زیارات که در کتاب مفاتیح الجنان آمده .
- ۷- هنگام پیش آمدن گرفتاری و در امور مهم به حضرتش متوسل شدن

در ضمیرم جمله هایی جان گرفت
می کشم مستی ز واژه های سرد
می رهم از رنگ رنگارنگ غم
جنبشی جانانه از این آفتاب

آسمان واژگان ، باران گرفت
از دل کوهی ز جمله های زرد
می زلم رنگی ز سرخیهای دم
وقت خونخواهی مهر از ماهتاب

^۱ ترجمه ی جلد سیزدهم ، بحار الانوار ، ترجمه ی محمد حسن ارومیه ، ص ۴۰۷ .

از ستیغ ساحل صحرای خون
از کبود ظلم تاریخ جهان
با غبار گردش ایام دور
عشقتان دریای دل من چون نم
او حماسه‌ساز عاشورايمان
می‌کند غوغا و محشر می‌شود
منکران روی چون مهرش مباد
عاشق سرداده‌ای سردار او
در کلاس درس قرآنم دبیر
از هویزه از جوانی زیر تانک
خواهد آمد، می‌برد غمها ز دل
از دل دریای خاموش جنون
عمق اقیانوس قاموس زمان
می‌رسی ای عاشقانت فخرحور
من پس تالار تاریک غم
او رهایی بخش روح آسمان
می‌برد حمله وحیدر می‌شود
قاتلی بر قلب پرمهرش مباد
عارفان کوی محشر، یار او
گفته از بی ادعای مردی کبیر
از جهانخواری بی شمیر بانک
خواهی آمد، می‌رود جانم ز گل

در خاتمه‌ی عرایضم، عرض می‌کنم که طریق الی الله با عشق آغاز و با

عشق به سرانجام می‌رسد.

عشق تاج شاهی بر سر هر بی پناهی

عشق یکه راهی بر سر راه خدایی

خدا حافظ پرتسوهای مهر

خدا حافظ خطهای شعر

دیگر نخواهم نوشت

هرگز

به چه شوقی؟

به چه ذوقی؟

دل خون فراق خدایی

دل خوش به روز جدایی؟

نمی خواهم ، نمی خواهم

دیگر نخواهم نوشت

بدورود آینه های آدینه

بدورود آرزوهای تو سینه

خدا حافظ شبهای دلتنگی

خدا حافظ دلهای سخت سنگی

شاید روزی دیگر

پیکر کاغذهای آبستن از نوشته های من

خواهد سوخت

بایاد مهربانیت

نمی دانم ، نمی دانم

دیگر نخواهم نوشت

به چشمان کسی نگاه نخواهم نمود

و اسیر ابروان کسی نخواهم شد

و ویرانه های درونم را ویرانتر

نخواهم کرد

چرا بپراهم می روم؟

من که دیده های تو را ندیده ام

دیگر نمی توانم

دیگر نخواهم نوشت

دیگر نمی توانم

دیگر نخواهم نوشت

منابع :

- قرآن کریم
- تذکره الاولیا ، عطار نیشابوری ، فرید الدین محمد ، تصحیح رینولد آلن نیکلسون ، انتشارات اساطیر .
- کتاب مقدس ، انجمن پخش کتاب مقدسه در میان ملل .
- The Holy Bible in persian ,Repruced by photography From Edition of 1904 , 93p
- حضرت مهدی فروغ تابان ولایت ، محمدی اشتهاردی ، محمد ، انتشارات مسجد مقدس جمکران .
- ترجمه ی جلد سیزدهم بحار الانوار، تألیف : مجلسی ، محمدباقر ، ترجمه ی : ارومیه ، محمدحسن ، روز نجات ، ستاد برگزاری جشنهای نیمه شعبان .
- آینده ی جهان ، برنجیان ، جلال ، انتشارات مؤسسه ی تحقیقات و انتشارات طور .
- پیشوای دوازدهم، هیئت تحریریه ی مؤسسه ی در راه حق
- نواخوان بزم صاحب دلان، انزابی نژاد ، رضا، انتشارات جامی
- مرصاد العباد ، رازی ، نجم الدین .